

خطی

۶۶





کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی
۱۰۱

۱۵۰۶۲
۹۰۵۷۴



کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب **جواهرنامه**

مؤلف **محمد بن منصور**

مترجم

شماره قفسه **۱۵۰۶۲**

شماره ثبت کتاب **۹۰۵۷۴**

جمهوری اسلامی ایران

۱۳۰۵

۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱

۱۵۰۶۲
۹۰۵۷۴



کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب **جواهرنامه**

مؤلف **محمد بن منصور**

مترجم

شماره قفسه **۱۵۰۶۲**

شماره ثبت کتاب **۹۰۵۷۴**

جمهوری اسلامی ایران

۱۳۰۵

۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵

جواهر نامه

بسم الله الرحمن الرحيم

سپس ستایش خدای تعالی را که جوهری صفتش با زکات است
 یخچال ثوابت و سیارات ارسنه و شت عالمی که صیرفی حکمت و نیاز
 آفتاب و دراهم کواکب در بار روزگار روان گرداننده بی غی
 که درج سیما پی از دریا پر زگرده و کجینه سینه عارف از عارف کوه
 ساخت حکیمی که جوهر پاک را به اعزاز عشق و هوا باب و خاک پونز
 داد و از زده و اج این آب ان عظیم آن را که اعجاز زبان نوده

در آن

دوران است از شبستان ناب و بجا زارگاه وجود آورده و معبودی
 که عاقبت عباد را سبزه هزار دانه تکلیف در گردن انداخته و در آبر
 کون و نسا و فرساده و رسکام بنده نوازی شتی خاک را از اعلا
 که زانید و محو و سجد و طاعتی کردانید و در مقام بی نیازی بگریزی
 سلطان فی با شربت عمارت چنانید و با خاک راه برابر برخت
 عالم آرائی که شمع کافوری صبح را از غلغله آفتاب روشن
 گردانید و هوای دیکه شب را از دژ شب چراغ کوب منور و درین
 ساخت خاتم قدرتش نقش بر آب زده و در خوشاب و شتند و نقاش
 نظرش روی بجاک داد و زر مغربی پذیرفته قطره آب که از صلیب
 سخا بی بکشد و در کف تر پیش لولو و در جان کرد و پاره خون کدر است

ز سر منی کوه از شعاع کرش لعل بر جان کرده و در و ناممه و
نثاره غلامان را مسافران و جوده که بتایید نظر کیمیا ایش چون کیمیا
باز بر برگرد جوهر شناسی که در کیمیا بیستای و مدت از قهر بحر
عمیق که شت استخراج نموده خواجه که چهار سوئی بر سو داغش و او
از قدهم مقدس و نوق و رواج یافت بار یک پی که دیده دور
بکلی نواح البصر کحل ساخته از در شب امر و تفصیل زو اشا چه
کردن سینه بی که اطباء خیم دولت و سوکت از فضای فراخ
پنجاهی جهان غنی که زانیده بر او تا دو ام ضلوه سهوا کرده اند
پایه قدرش از رواق پایه افلاک بگذشت و در این پیش از توده خاک
این معاک آلوده گشت تا بکوارسی که خمره دور ایش خردن

سبزه

شهاب سیر او ز سیده تیر شماری که چکان تیر تک و هم و کمان
از دو بدن در رکاب او عاقر آند پایه امید و هم صدف و جود
در نیم نظر حقیقت پیش از کون و مکان که زشته در اوج مکان
چو لان یکند و محبت شریعت و زرش زبده موگر را که
شاده بگرد شهر سکر دانه برستانی که سرکاری از ظلمات عدم بریزد
نور نخستین او شد شکل کشانی که خلاص عالم از فوج عظیم بود سیده
شاعت او خواهد بود ز ظلمات عدم می آمدی و پیر آدم چرخ
یو دور پیش هم از نور نخستینت بداند که در سینه غیب پوشیده
فنا شده استین و ریخته در پای نخستینت چو صرخه ناله چو بویای می
شود کسره آن غمت با طغر و نکنت بجزم از بی مع انده منظر آ

اعظم الله انك الله ان لك في الله العارف بالله القوم الاول
 ابوالقاسم محمد العربي عليه در الصلوات و تحت حیات و علی ادباً
 جو ابرصدان الله را به و نجوم فلک الله به بعد چون اقل این غنچه لایق
 فی الخیفة محمد بن منصور بحیثی امور شد با کز ساله در میان احوال
 ترتیب نماید و محقق نیست که اثرش و اعلی و حسن انما جو اهره
 جو هر وجود در درج خلافت کو بر مکان عدلت و رافت است چه در
 دریا می گزمت و غلط گزمتی و چگونه که با سکه رعیت پروری چه در
 چه که حاصلی بصورتی از آقا و نبی آدم برآمده و جهانی در کوه تهنانی
 محقق گشته بحر عظیم در نمی پیمان شده در کوهین عالی پیمان
 یکت بن خواهم به پستانی فلک تا یکویم شرح آن رسک ملک

لاجرم بندی از احوال این جو به عارضی در ملک احوال جو اهره کشته
نصیر اول در صدان او صدان این در لطیف و مصدر این جو بر شریف صبا
 در دیوانت که نقش بند خیال تصویر شده و مثال او شود که در شمول
 عطا بخش کین به از که چشم بود که در هیچ زمان ندیده و نخواهد دید
 جمای با پوشش پخته خلک چشم را در بال کشته از فاد و تابه کجا میداند
 و طیب غایتش از شربت مذاب عدالت تکین مرارت مظلومان و خواه
 بنیاید ساینده شمس کن جو زشیده تابان و کرد بخش سر چشم مظلومان
 نعل دوشش بر تبه بلند شده که دست جوادش زان یان نمی رسد
 و پایه قدرش چنان ارتفاع یافته که بر روان نه پایه که درون برتری جو
 آبتیش در جو بیار صلح دشمنان کل شرح می پرورد و مورد جو به شکرش

سر شرب میخورد و صد نه گرز که از اش دم صبح در سینت نام می کشند
نیب تیغ خون قاشق خون شفق از دیده خویش می چکاند چو کبوتری
که اگر باره با دست را نیب به آرد ز کز قاکه بالای افلاک می جهاند
کنند اکلنی که اگر کند کیانی را در گردن آید که نشسته افکند ایام کشیده
با کرده اند که ماری ز نامون کشیده بر چرخ سر کرده سره چشم سوزن
هر چند دور زان کجستین اثر از او در عاقل کرد و ن کرده اند نفسی که عاقل
صورت او باشد صورت نبوت و چند آنکه شایان چنگی در رخ میوه
نماند ایشان را بیک دست و از آب دولت پاوه ساخته در پای سل
طاعت نامه از حدیثی نیست که رایت آسمان را بشین نصرت و فروزی
هم رکاب و توانا اند محبت است که رای پرورد بخت جویش با وجود

پسر

شیر شتاب از تاب در صافی بیایند شرب بر زم اندرون با کیتی فروخته
بر زم اندرون ز بر تریاق نوز یکش اینه کنج پیش از امید نماینده
شب بر ز غنیمت فراینده کرده آورد گاه نشاند خون را بر سیاه
صحیفه ضمیرش برین محل تعالی و لوح خاطر خطیرش مبهط انوار وقت
علمای عصر از فیض کلمات حکمت آمیزش حل مشکلات و فصلای از توفیق
عبادت کو هر اوقاتش کشف معضلات می نمایند اسطقس عظیم
الاکرم الخاقان الاقبل الفخر محمد و مر اسم الله الخفیة محیی نار الدرة
العباسیة موعود المایة الالفه بصر من نعم ان بقه شیه الله هر عن
طبا لیه الامامیة المویده بالریاسة الالهة سلطان بن اسطغان ابو نصر
حسن بها و در شان قلله الله مدی الزمان زمانه و افاض علی البریه حقا

فصل دوم در صفات او صاحب ولعی است که قاف تا قاف جهان
 از لطافت و احسان پیکران او محفظه نگاشته اند و مانند ریاض در
 کف حفظ او از قاف آخر الزمان محفوظ مانده اند اگر کسی شکر از قاف
 و پاکیند که درون ویران کند و اگر معارفه پیرا اشارت نماید
 رخت قاف بخت با می جو او دشمنان سد و کرده اند چون تماش
 پشت میش از پنجه کرکشت زینکته و میربان انباش همان از قاف
 چون پیکان میکرد انکف کریش رزق کافه بر ایا را کفیل شده
 و لطف عمیش قضای جواج عامه ضایق را وکیل گشته هر عقد و ای
 باشد قطره باران اگر از کف دینا نوازش بخش آموزد سجا برای نیش
 ثالث نیزین پایه قدرش رزق فرقدین در ایام ملتش بجز ما غیر است

کدورت

که خازن محمول میکند تا راج کنند و نیت و بغیر که در باک را با رعای
 ر بدون کاه است فقه و آشوب جز در چشم و زلف بان نیت نیت
 و سیلاب سر سبک بجز در چهره عاشقان صورت نمی بندد و در حین
 و هر غیر غمچه گل فونین ولی کو و در روز زدن جز ما غزل نمکامی کجاست
 و لطف و کرشمه پاره سجا ر بکنند عیش ستم زمانه او اگر بکنند
 و در سویم عدل و صبارا نبود آن باره که بر این گل پاره بکنند
 شاه جمشید بزم رستم رزم بکنند رسکوه و ارا را قی خرد و خیم
 قلعه شای و دره شجره انکلا که رفته العدل و الزامه اند چون
 بریه المجهتة فی اعلی کلمه ستمی فیل الرحمن ابو الفخر فیل بما در خان آن
 فیلی است که چون قدم در میدان روزگار نهادت عرو پندار سلطان

ابراهیم و ارباب پاره پاره کرده و شمشان دولت قاهره را خلدیم
مغلوب و مقهور ساخته از غلمان او آره کرده اند خداوند مکه و سلفه
و انضام علی کافه العبادت و احسانه ما خرج الله عن الصدق
و وقع التسم عن المذنبه بانکه ترتیب این رساله بر مقدمه و مقاله است
مقدمه در مواد اجسام معدنی و کیفیت کتون ایشان و امور متعلقه بآن
مقاله اولی در جوهر و در وی مبتدای است و معانی باب اول در رؤیای
در وقت بیسیم در زمره باب چهارم در زبرجد بیستم در الماس بیستم
در عین الهم بیستم و بعد بیستم در فزونه باب نهم در زهر و سایر اجزاء
شکونه در حیوانات باب بیستم در عقین بیست و نهم در شهابه و قوت بیست و نهم
در خروج باین زخم در عقالیس بیست و نهم در سینه و بیست و نهم در زخم

باب بیست و نهم

باب بیست و نهم در لاجورد و بیست و نهم در مرجان بیست و نهم در شهابه بیست و نهم
در لاجورد بیست و نهم در صفت فاقه در اجزای متفرقه و نسبت جوهرها یکدیگر مقاله دوم
در نظرات و دوران موقت با استیجاب اول در طلا بیست و نهم و نقره بیست و نهم
در مس بیست و نهم در قلع بیست و نهم در سرب بیست و نهم در آهن بیست و نهم در نحس
فاقه در مرکب نظرات و نسبت ایشان با یکدیگر مقدمه در مواد اگر متصل
بعضی نباشد و جب الوجود بود و الا ممکن الوجود و ممکن الوجود اگر در جوهر
بود عرض بوده و الا جوهر و جوهر اگر قابلیت ندارد که در بعد تقاطع بر آید
توایم در وی فرض کنند محجود بود و الا جسم و جسم اگر مرکب از اجسام
مختلفه الطباع نبود بسیط بود و الا مرکب و مرکب یا ترکیب استیع
صورتی نباشد مانند نجار و دوفان و یا بود و آنچه ترکیب استیع

صورتی بود اگر آن صورت سبب حفظ ترکیب و تغذیه و تمیز بود
مثل احساس حرکت ارادی و نطق و اندوه آن مرکب آن بود
و اگر از اینجمله سبب نطق تواند بود حیوانی دیگر بود اگر سبب احساس
و حرکت ارادی هم تواند بود نبات بود و اگر تغذیه و تمیز و تولید مثل
تواند بود جسم معدنی بود و جسم معدنی چهار قسم است و این چهار
دفعه و کبریت زیرا که جسم معدنی با قوی ترکیب است و ضعیف ترکیب
و قوی ترکیب یا منطرت یا غیر منطرت و ضعیف ترکیب یا منحل
می شود بجز در طبعت سهولت مانند شب و زجاج یا می شود در سطل
و هنی که در او است مانند کبریت و زرنج اول قسم اول است دویم
دویم سیم سیم چهارم و سوات م اربعه مذکور در جوهر آبی
بل

لیکن جوهر آبی که ماده اجزاء ذاتیه است همیشه شده است بگوهر
ترابی آینه شیشه استوار و بعد از آنکه از طبع حرارت نضج تمام شده
اگر آن بواسطه مصداقت برودت منعقد شده و بعضی سبب طبیعی
که در او غیر منعقد مانده و از جهت عدم انعقاد این بعضی اجزاء در او
قابلیت تطرق دارند و آن جوهر آبی که ماده اجزای است بعد از نضج
بسیار سبب استیلا می یوست انعقاد اجزای را میسر و منقلب شده
بگوهر ترابی بواسطه آنکه در او هیچ جزو غیر منعقد مانده اجزاء
قابلیت تطرق ندارند و چون انعقاد اجزای بر سبب یوست است
که که احد نباشد و کبریت بخلاف منطرت است که در آن من آن مصالح
بجلیت نیست و آن جوهر آبی که ماده املاح است مانند شکر و در

بعد از احتیاط بر دهان لطیف کثیر اناریه بواسطه سبب انقطاع
و قه و منقلب جوهری ارضی شده و چون ناریه نوبت در مشرق
از ارضیه او است با نکتیه مستعد میشود و آنچه ماده زاینده است
اشمال و ابرو بر نکتیه و کبریتیه و حجره و در او قوه بعضی اجزای
هم است بعضی که در مطولات مذکور است و آن جوهرانی که قوه
کباریت بواسطه استیلائی حرارت آتخته شده یا جزای
هوایی و ترابی بوجهی که امتزاج ایشان است و نهایت کتون پخته
بعد از آن بمصافقت برودت ایجاد یافته و چون سایر اجزای
ذاتیه بود تجربه معلوم شده که زمین بر این کبریت مستعد
میشود پس ترکیب ایشان اندر زمین و کبریت بود و بر وجه مختلفه
یا کبر

یا کبر ماده مذکوره پاک و صافی بود و کبریتی که عاقد است سفید
پاک و صافی باشد از امتزاج ایشان نقره متولد میشود و اگر در
کبریت قوه صابنه ناریه بود طلا کتون یابد و اگر در وی قوه محرکه
بود نحاس حاصل میشود و اگر کبریت پاک و سفید المخلوط نبود
قلع موجود شود و اگر ککل واحد از کبریت عاقد و ماده مستعد
باجزای ارضی مخلوط باشند آهن کتون پذیرد و اگر عاقد
مخلوط منتهی و ضعیف بود اسرب در وجود آید و بواسطه ضعف
عاقد انعقاد اسرب محکم استوار نیست و بدینکه کیمیاگران
از زمین و کبریت جوهری می سازند که این جوهر را ساشا بهت نامند
بعضی اجزای ذاتیه است چنانچه طعن حاصل میشود که اجزای مذکوره

مرکب از کبریت اند لیکن فعل صناعت بر تبه طبیعت میرسد
 و از اینجا است که شیخ ابی علی سینا در کتاب شفا بیان کرده
 که کیمیاگران را در دست نیست که قلب حقایق نمایانند قلبی تحقیقی
 و غایب آنچه بر آن دست دارند تغییر کیفیات و صنایع است
 مثل آنست که سرخی را سرخ تر کرده اند تا مشابیه ظاهر شود
 یا سفید کنند تا مشابیه نقره شود و همچنین قادرند بر آنکه اگر غلبه
 در صاف بر این کنند لیکن قوه عقول تغییر و تبدیل فضول میرسد
مقاله اول در باب لفظ جوهر هر که موضوع است - از آنجا که معنی
 تخصیص شده با جی رشفانده شده چنانکه لفظ زهر که موضوع است
 باز از شکوفه تخصیص یافته به کلماتی متعارف **باب اول** در دور
 که از آن

که از آنجا که دید و لوله نیز گویند و بعضی گفته اند که لوله مخصوص است
 به مسقط و آن چند فصل است **فصل اول** در صفات آن بدانکه
 مراد از این انحراف بر جواهر است و بعضی بر آنست که از این
 استخوان است و او کج آب و رنگ منقسم میشود و پدید آید
 که سفید صافی براق آب و درت و آنرا با اعتبار مختلفه در خواص
 و نجی و عیونی نیز گویند و شکر می که سفیدی با او با سرخی زردی
 آبیست است و شکر می که سفیدی او به زردی است که او را از زردی
 بود که به سرخی زنده و آسمان کون که سفیدی او یکپوستی بود
 بود و طوسی که سفیدی او بگری و سرخی و سیاهی زنده است
 بود و در صافی سرخ فام را از جی و تیره کون را غامی گویند

و سرفاب که رنگ او برخی صافی زرد و سیاه است که رنگ
اولیای زرد و شمع که رنگ او سیاه زردی و سبزی بود و
شفاق نباشد و رخام و جتی که تیره و بی آب بود و خشک آب
که ضمه خوشاب بود و گاه باشد که طبقه محیط برکنی و طبقه محیط
برکنی دیگری بود مثلا محیط زرد بود و محیط سفید و بجز شکل نسقم
شود بهد حرج که کرد فلظان است و رعیشی که عرض آن اندک از
عرض فلظان بیشتر بود و قاعده که نصفی در و نصفی سطح بود و حجم
که پر امون آن است ارقی عرضانی مستوی باشد و فوق آن بیعت
و قاعده آن با سفتت مایل بود و مدسی که با وجود استدارت
مذکوره سرهای او مساوی باشد و بعضی که مدور مستطیل است که اثری

این

از سیاه با رنگ تیره بود و بعضی اسطواقی که شکل او را زیتونی گویند
اگر سرهای او بغایت باریک بود و شیرینی خوانند و در بی که سرهای
سطح و پر امون مستوی دارد و رقی که طول او از عرض کمتر بود
و مخروط که در دوری عقب فراح قاعده سر سخت و شمع که مخروطی
طولانی است و فجاجی که شکل او مشابه کوزه فجاج است و نیم رونی
که مشابه نصف کره است و سترس که قاعده ای اینها است و گاه
باشد که دو نیم روی مناسب را با یکدیگر وصل کنند و گاه باشد
که برداشته در نقطه بیان آید بود و انرا احمد و رکینه و در نیم
الایام تمیز لالی را بستند و غرابال معین و ده اند بعد از آن غرابالها
زیادت کردند تا به پانزده غرابال رسید و مجموع چنان است

که غریبا لها از مس یا از پوت آمو سازند و به ترتیب در آن
یکه که می نهند مک چشمه شیب و فراخ چشمه بالا و لالی اند
اصدا ف در غربال علی میزند آنچه از چشمه میبرد از آنکه
الغریبال و ریزه گویند چون آنها را از قایت صغیر سوراخ
غنی توان کرد در مفرقات و در او باج چشم استعمال می کنند
و آنچه در غربال اول که چشمه آن از همه خورده تر است میزند آنرا
هزاره و بیسی گویند که هزاره و بیست عدد از آن که در او طوطا
آن مشقالت است و آنچه در غربال دوم میزند آنرا با صدی گویند
و آنچه در غربال سیم میزند چهار صدی و آنچه در غربال چهارم
و آنچه در غربال پنجم میزند صدی و آنچه در غربال ششم

بماند

میزند و بیست و پنجای و آنچه در غربال ششم میزند و بیسی آنچه
در غربال ششم میزند صد و هشتاد و آنچه در غربال نهم میزند صد و پنجاه
و آنچه در غربال دهم میزند صد و بیسی و آنچه در غربال یازدهم
میزند صدی و آنچه در غربال دوازدهم میزند و آنچه
در غربال سیزدهم میزند پنجاه و بیستی و آنچه در غربال چهاردهم
میزند و آنچه در غربال پانزدهم میزند که چشمه او از همه اوسع است
چلی و از نیمه چلی حباب کر میزند و از آنکه هر دو دانه که
مناب یکدیگر باشند روحان باشند گویند و آنرا که مناب
نباشد نزد خوانند و چه تجارت از دانه است که نمیدانند
یا زیاده باشد و معارف چنان است که هیچ شش از غرضی

یکشنبه از آنچه شش اند از صدق تراشیده باشند همه
 دوه دانه اعلی و دوه دانه میانه و دوه دانه ادنی باشد و در دانه
 پاز تو بر تو است و از مویزات قرآت **فصل در مویزات**
در کیفیت کون آن اگر چه مفاصل در سپاه است لیکن در فضا
 زمین در موضعی قریب سرانزب که طول آن از موضع جزایر است
مخ و عرض آن درجه و آنچه در موضعی که نواحی کیش است طول آن
 موضع **نه** و عرض آن که درجه است یافت میشود و آنچه در محلی از
 نواحی بحرین که طول آن **نه** و عرض آن که درجه است میباشد
 و آنچه در نواحی جزیره خارک که میان کیش و بحرین است کون
 می باشد قریب است به دری که از قریب سرانزب استخراج

بواسطه آنکه آب از شفاف و عطفانیت اعتباری چند
 در او و هر دری که از اعمال تجار که فانی از لای باشد و کل آن
 سیاه نبود کون یا بد سفید است و شفاف و آنچه در کل سیاه
 حاصل میشود سیاه فام بود و آنچه در قریب سطح آب نمودن حاصل
 میشود بواسطه حرارت آفتاب در دو فام، سرخ فام باشد
 و آنچه در حصول آن در میان لای بود بسبب استخراج رود فانی است
 و اقل بعد مفاصل لالی چهار چمان و اکثر آن چهل چمان است
 و بر چانی یا صطلح غواصان و وزر است و کون در درون
 حیوانی است صدق نام که جسم او دو صد نه ملصق و محیط است
 و این حیوان را کوشی است که به سختی با دل سیران برابری

میکنند و با گوشت او غلطی لزج رقیق مخلوط است و در میان
گوشت سری بر یک طرف صدف دارد و در سردانی که از قیامت
تختی بدل عاشق بدوی میزند و شکم او بان حوصله مرغی است
و از زمان تا حوصله مجرای و از حوصله تا مخرج فضله اسعانی
مستقیم دارد و صدقین مذکورین بر منوال بل مرقان اگر
خواهد کشاید و اگر خواهد در هم کشد و بعضی را دندان و بعضی را خرطوم
چنان صلب است که بان صدف دیگر سوراخ می کند و از او باغ
اصداف در اعضا اختلاف است که بان صدف دیگران و بعضی
که اصداف را از اطراف دریا پروراند از بعضی متحرک باشند
و بعضی غیر متحرک و قسمی از متحرک چنان بر جهت حرکت می کنند که مری می شود

که طیران

که طیران وارد و اکثر اصداف می که در حوصله ایشان لالی عوالی باشد
سوار بر کف دستی معتدل باشند و صدقین ایشان باشد
بغایت خشک باشد و اغلب اصداف کبک را حوصله از لالی
باشد و از مخرج اول مری است که در او اخراج فضل است که
ریاح عاصفه اصداف را از میان بجز محیط کوی آب است
را نه و مذکور است که بر مجذب است با بدین را بدف و از
پیش برابر بهار می دارد تا حوصله او قطره چکه شود و در
روایات چنان است که چون تقاول و استیلا با و شمال
آب دریا را در حرکت و اضطراب آرد و اجزای ریشته نانی را
از آب دریا جدا کرده در سطح هوا جلوه دهد صدف در طرفی که

موج کمتر بود و من بارگنه تا در حوصله او مقدری از آن بجز آنکه
 لایق بحال او باشد کرد آید پس حوصله او چنانکه رحم نطقه قبول
 میکند و قطره باران نیسان بدو دریا قبول میکند و چند روز
 در قعر دریا قرار میگیرد و بعد از چند روز بسط دریا استعلا
 از اول صبح تا هنگام مسا و در بعضی روایات سومی وقت
 است و استشق هوا کند و از وقت غروب تا هنگام طلوع
 سرد در قلاب آب دریا کند بعد از چند روز که بدین شیوه گذران
 شده کند و اجزاء مانی که در حوصله او حاصل است منقذ و منجمد کرده
 و در قعر دریا قرار میگیرد و بقدرت الله رب العالمین قطره
 نازمین در زمین کرد و قبارک الله احسن الخالقین و جمیع ارباب

در تو بر تو است استدلال کرده اند بر آنکه در ابتدا می تواند
 مانند ارزن خرد است بدین سطح طبقه در طبقه کتون می آید
 بر خرد شده ان پنهان نیست که از صفت مذکوره لازم نمی
 آید که کتون در بیان کیفیت بود و احتمال دارد که طبیعت
 صدف اقتضا کند که در کتون در حوصله او باشد مانند صدف
 محیط بر و تو بر تو بود و از دوبرادران چهری مرویست که در آن
 بین الله و له دانه خرمادانه زیون مخزون بود و بر یک نصفی ابر
 کرد کار در آبدار گشته بود و نضفی دیگر مقتضای الان کالان
 بحال خود باقی مانده بود و علی بن ابراهیم در حوصله صدف وصل
 شود نه تنها قطره آب تواند بود که در خوشاب شود پس

شبه ریخته بر آرد و مانند عروق اشجار در زمین استوار کند
و بعضی بر آنند که حیوان مذکور درین حال صنعت حیوانی قطع
مینماید و کسوت نباتی می پوشد و پوشیده نیست که هر گاه
بعد از استخراج از بجز چنانچه مذکور شد کذب این امر است
پس از آنکه در هر استخراج در جو صده صد فاضل تمام می شود
رسد بنام استخراج او بود و اگر بعد از ارتقاء او بر
کمال و بهما استخراج مانند سیوه که بعد از اتصال بزود کمال
بر شاخه بگذارد نظرات و نصارت او زایل گردد و او را
طبعی ملایم حاصل شود و اعوجاج لالی بواسطه نامهارسی مکان
مکون ایشان است و نامی سبب آنکه مکان مکون ایشان نزدیک

عرق

صده مذکور است و از بعضی اصناف الوان لالی تیره
پذیرد و از اوله میان تا آخر ماه ایلول که زمان رسیدن
آفتاب به پایتزم درجه نیران است استخراج از مکان توان
کرد و بعضی بر آنند که در دو ماه استخراج توان و در بعضی سال توان
فصل سیم در تیز اصناف و قیمت آن حسن و احوال و صفات لالی
بجز کیفیت کثیره الوزن که است و بجز کیفیت نخی آبروی
ستدیر و بعد از آن مستدیر و نخی و رسمی و شیمی و رنگینی
در وی ثابت و پایدار و رنگ طایه سی ربع الزوال است
و ادون و انزل اصناف درستی است که بواسطه رسد افقی
که بماده در وی رسیده باشد تمام آن خفته بود یا بسبب فضله که

در هنگام کتون غالی ماده او شده باشد شپه رنگی رنگ
 و صفت او را متغیر و کندر کرده باشد یا بصفت کونایف
 غراب بود یا در میان آن گرمی یا قطره آب باشد و صفت ثقبه
 در زمان سابق عیب می شده اند چنانچه دانند فواج ثقبه را نصف بنا
 و آنه سنگ ثقبه نموده اند لیکن درین زمان که بوقت دولت زمان
 فرقی چند ان نمی کنند و اگر ثقبه در میان دانند باشد یا کج بود عیب
 باشد و دانند و دو انکی یا پنج و انکی مناسب اطراف را بی زوجی بود
 بود چنانکه اگر زوج داشته باشد قیمت در دانند زیاده کرد
 و شاید که مضاعف شود و در کیمتقال را بی بی زوجی عیب کشنده
 و او را وسط قاده سازند و بر زیر کانه خورده دانند محض نیست که

بقره

قیمت سایر جواهر بحسب رواج و کم و بزار و قرب و بُعد مکان
 و غیر آن تفاوت بسیار دارد و قیمتی که درین سال ثبت شده
 قیمتی است متوسط میان کرانی و ارزانی بحسب بازار شام و مصر
 و بغداد و نواحی آن بلاد که بآن قیمت ده عقد در که مقدر هر عقدی
 سه شقال بود نصف و ربع وینا ری است و اگر نصف شقالی
 بود و وینا را اگر نصف و ربع شقال بود چهار وینا را و اگر شقالی
 بود و وینا را و اگر شقالی و ربعی بود پانزده وینا را و اگر شقالی و
 شقالی بود پیت وینا را و اگر شقالی و نصف و ربع شقالی بود پست
 پنجاه وینا را و اگر دو شقالی بود سی و پنجاه وینا را و اگر دو شقال و نصف و ربع
 شقال بود و اگر سه شقال و هشتاد وینا را و اگر سه شقال و ربع شقال بود

هشتاد و دینار و اگر سه مثقال و نصف مثقالی بود صد دینار و اگر
 سه مثقال و نصف و ربع مثقالی بود صد و پنجاه دینار و اگر چهار
 مثقال بود دویست دینار یا صد دینار و قیمت عقده و صد
 که چهار مثقال و نصف مثقالی بود چهل دینار است و اگر چهار
 نصف و ربع مثقالی بود پنجاه و پنج دینار و اگر پنج مثقال و ربع مثقالی بود
 هفتاد و پنج دینار و اگر پنج مثقال و نصف مثقالی بود شصت و پنج دینار
 و اگر پنج مثقال و نصف و ربع مثقالی بود نود و دینار و اگر شش مثقال
 صد دینار و قیمت یکدانه در آید از هر صرح شفاف که در وزن یک مثقال
 بود سوزنی هفتصد دینار زر است و اگر دو صد و از جنس نیکو
 یک مثقال بود صد دینار و اگر چهار دینک مثقال بود پنجاه دینار و اگر

نصف

نصف مثقال بود هشتاد و دینار و اگر شش مثقال بود پنجاه دینار و بعضی
 گفته اند که یکدانه در آید از هر که در وزن آن سوزنی نیم دینک باشد
 چهار دینار زر و اگر سه طلوج بود هشتاد و دینار و اگر دو دینک بود
 شصت و دینار و تا دو دینک برین قیاس مقدار می که در او زیاد
 شود بها دوباره شود و از دو دینک تا دو دینک نیم طلوج
 چهار دینک قیمت مضاعف شود و دانه که در وزن آن سوزنی دو دینک
 نیم باشد صد و هشتاد و دینار تا دویست دینار و بعد از آن چون
 در وزن پنج دینک زیاد شود قیمت مضاعف کرد و دانه که بعد
 دینک باشد چهار صد دینار زر و بعد از آن باید که تفاوتی
 که در وزن پیدا شود تفاوت بسیار در بها اعتبار کنند و قیمت

زرد فام و سرخ فام و طوسی سوازی نصف قیمت سفید صافی است
 و قیمت سیاه فام سوازی شش قیمت است و قیمت شنبلیله و عدس و حبیب
 و قند و عسل نصف قیمت است و قیمت حبیبی که از قیمت رسوبی
 و قیمت حبیبی که از قیمت عدسی است و حبیبی را قیمت زیاد است
 از خواججه ابوریحان مرویست که در خزانه سلطان محمود در زمانه
 سلطان دود و دوانک مخزون بود و مقوم بهر آنرا صد هزار دینار
 قیمت نمود و در خزانه سلطان محمود و غنای آنچنانچه دانه در شاهان
 بود که استادان ماهر در آن روزگار هر دانه را قیمت هزار
 دینار رسته تقویم کشیدند و از استاد ابوالقاسم مروی است
 که در زمانی که ابن اخصاص جوهری قیمت جوهر المصنوع را بدینگی
 از غنای

از غنای بنی عباس بود می کرد یکدانه در هر صرح بی مثال از دویست
 بر سینه یکصد و هشت هزار دینار قیمت کرده و گفت اگر در تقسیم راجعت
 بودی پانصد هزار دینار را از زیدی **فصل چهارم در نصیحت آن مراد**
 یار و در طب است و جو زدن آن مرده سودا را سود دارد و در کتب
 آن دل را تقویت نماید و اگر خون از کله بر آید باز دویست دینار دارد
 چشم پانصد هزار دینار و ششانی چشم را تقویت کند و چشم را از درد
 نگاه دارد اگر مسموم را در نهاده باشد تا مانند نافع بود **فصل پنجم**
در بیان اسوری که بر درمضه نیکو کیفیت است و حی نطف آن مراد یار
 از گرمی آتش بر زردی مایل شود و از گرمی جان مردم و از نطف
 در محل نناک طراوت و لطافت او زایل گردد و از بویها ترسند

گشت و کافور و طاقاقت به ادمان او را زین رسد و از
 احتمال بهشای خشن خراشیده و خسته کرد و وصول و
 حریرتیه با و مانند نو شاد و رسد که خورده و پوشیده شود و غیرت
 و صفای دریا در جوهه صدف ظاهر شده و در خارج آنچه
 در خارج طاری شده یا ظاهر در بدن او تغییر کرده اند بهیشتی
 که او را هیچ بر تو و لمعان نماند قسم اول و دوم ^{اصلاح} اصلاح
 نماید و قسم سوم صلاح پذیر بود پس اگر رنگ او به زردی میل
 بود آن زردی را بچند طریق زایل توان کرد یکی آنکه آن در را
 به شیر انچه نمینند و هر سه روز تغییر نماید تا زنی که پلاس
 که درت و صفوه قطع نماید و لباس پایش و صفوه نکند

طریقی

و طریقی دیگر است که در را با و جزو مساوی از قلیا و صابون
 درگاه کثیف موازی و وسعت باش غیر مستعمل ضعیف
 بچاشند و طریقی دیگر است که به جزو مساوی از کافور و صندل
 و شمس غشتر سخی نموده در یکدیگر برشته و در او را در آن کبره و در ظرفی
 ایستاده و قدری کاغذ بدان ریخته و باش بچاشند طریقی دیگر
 آنکه در را به جاش از ترنج یا سیر که جدا و بسته و اگر رنگ در برهنی
 میل بود به جزو مساوی از کافور و شبت میانی و هستان فارسی
 در یکدیگر خورده و کوفته به شیر تازه برشته و در را در میان آن کبره
 و در تنور نهند تا خمیر شود که حمزه فارسی به پایش را بی انقباب
 یابد و اگر تغییر در بواسطه را آنچه مذکور شد در را با صفه اویزده

بایس و منک اندرونی در آنه رون طرفی زجاج بنهند و قدری
آب بر آن بریزند و با شش غیر مشعل بچاشند و چند انکه کف
بر آید که بکند و آب زده کنند پس در زیر آب پاک بشویند
که تیرگی بقا کرده رقیق است بر صفا تبدیل یا به طریق دیگر است
که در زیر آبدری کاغذ یا طلا شیر و قطعه کتان بندند و در طرفی
زجاج که قدری از روغن حبث محلب بآبدری روشن زین باشد
ضعیف غیر مشعل چنان بکند از نه که شمارند پاره در هم بسازند
پروان آرد و اقیانوس کنه اگر قمار کامل حاصل شود نهو الهی الله
نعا و طریق دیگر آنکه قراطنی نو سازد و یک جبه بورت و دو جبه زجاج
و سه جبه قیاب و یک کله خور و بکوبند و در طرفی این کشته و بقدر

او نه

او نه بکوره سرکه شرباب بر آن بریزند و بچاشند و در سر
نهند و چندان بکند از نه که سرد شود و بکند از نه که آب آن میانند و قدری
کفت اندرونی بوده و با تیزون آب کنند و در کف نرم سازند
و در سر پایی در مانند و چندان بکند از نه که رنگ کدورت از سیاهی
مرآت آسای او زایل شود و طریق دیگر است که قطعه دانه تازه را
بقدر دانه در میان دانه نهند و دانه را خیره کنند و کوزه را
در کوزه نقالین نهند و سر کوزه را استوار کنند و با شش
معتدل بپزند و بکند از نه تا سرد شود و بعد از آن دانه را سرد
آردند و بکافورده کنند طریق دیگر است که دانه را با کاش
ده روز میان آرد و برنج بکند از نه و اگر در رنگ بویضی در یک

نظم راست نیاید یا سوراخ او فراخ بود طریق اصلاح
 است که دو پاره مروارید که در آب و رنگ بسیار باشند
 با دو قطعه صدف آبر لطیف بقدر ثقیله با برشته و به مصلحت
 بچفتند و از محلی دیگر سوراخ کنند و اگر خواهند که چهره صاف
 لالی از گرد که در صورت محلی نماند و رنگ آن بهیچگونه تغییر و تبدیل
 نپذیرد لالی را در شب بایزد که در آب کج یا باره سوراخ
 کنند و در محلی که نم در کار بر او استیلانیا بنهند شرط بر آنکه در
 سالی دو نوبت از شب پرون آرد و قریب غمی در پرون که آرد
باب دوم در بایوت و آن چند فصل است فصل اول در صفات آن
 بایوت شش نوع است احمر و سفید و سبز و آبی و زرد و خاکستری

طوسی

طوسی گویند و کبود زیرا که جوهر بنجاری نسبت غائی تراود که
 بعد از تصاریف احوال و سیر بسیار در اطوار آن در خصوص
 با وج کمال رسیده با پس غائی را با باس با قوتی تبدیل نماید
 یا بصاف و حرارت بنود و او صاف برودت یا بصاف
 کیفیت متوسط میان ایشان و حرارت یا شدید است یا غیر
 و برودت یا قوی است یا ضعیف و کیفیت متوسط یا بل یا آرد
 یا برودت مسکون از قسم اول اول است و از دوم دو عدد و از
 سیم سیم و از چهارم چهارم و از پنجم پنجم و از ششم ششم نوع است
 شش صفات در وی و از غوائی و برهانی و بنجی و سائی و راقی
 سرخی برهانی یا بل برده می است و از آن سائی بسیار می در بران

نام کلی است هندی در غایت طراوت و درخشندگی که رنگ
او متوسط است میان حمزه حمره ناز و سرخی دانه دار و بعضی
بر آنند که بهر آن سگوفه ترطت و نوع دوم رصفت است
مستحی و نابینجی و گاهی نوع سیم و پنجم هر یک صفتی است و نوع
چهارم دو صفت است شدید البیاض کثیر الشعاع ضعیف البیاض
قلیل الشعاع و این صفت ثقل از صفت اول و ادون و ازل
از سایر اصناف یواقیق است و نوع ششم چهار صفت است از
ولا جو روی و نیلی و زیتی و درختت هر یک ازین اصناف بحسب
قوة و ضعف اول الوان و تغییر او صاف او را کثیر الاطلاق
سندرج است و بعضی مردمان یاقوت بر چهار قسم تقسیم کرده اند

احمر و همفر و اکسب و ابيض و طوسی و کبود را از انواع کعب
شمرده اند و یاقوت همه سنگها بنحوا شده غیر تحقیق الماس
و از آنکه کلام خراشیده و نشو و غیر الماس و یاقوت را المعانی
است که از جوهر غیر لعل بهر آن آن لعلان ندارد و از دیگر
سنگها سنگین تر است و در روان سرد نماید و یاقوت احمر
در اندرون آتش خفته نماید و چون سرد آن آورند رنگ خود
بود و اگر یاقوت را به شکل معین مثل مدور و یا مربع یا ستاره
یا کعب تراشیده مسموح خوانند و اگر در شکل او تصرفی کرده باشند
عجیب گویند و اشباه یاقوت احمر شش جوهر است لعل و چکاره و شمش
و کرکند و کرکهن و کوسر کرکند جوهری احمر تر است و کرکهن جوهری است

سرخ رنگ سیاه فام که در اقباب شفاف نیاید و کوسری است
 که رنگ هر یک از انواع یاقوت میباشد و چون جلای سیاه
 شبیه یاقوت است گاه گاه از شباهت می افتد و فرقی بین
 یاقوت و لعل و سجاده و بعد ازین معلوم شود و تمیز یاقوت از باقی
 بابتست که یاقوت ایشان را بخرامند و ایشان لعل بود و
 نادر و بعضی در آتش متفت نبوده و باید از آتش بجزاف شباهت
 و گاه بگاه میان بلور و بعضی اصناف یاقوت سفید شباهت می
 و تمیز آن ایشان بابتست که یاقوت از بلور صلب و لعل است
 ازین سلسله حکیم مروی است که همچنانکه مواد و آیات متوجه صورت
 با سیاه و زنبقی اند اگر طبعی ماتی ایشان نبوده بحد کمال که صورت

دینی

و زنبقی است می رسند و اگر طبعی ماتی نباشد و در جب قضای آن صورت
 جنبی از اجناس و آیات قول می کنند همچنین مواد بسیار از اجناس
 متوجه صورت بابتست یاقوتی اند اگر صادق در صفا و فضا متعلق
 بکلیه جنبی دیگر از اجناس بحر می شود یاقوت از جنوبات اقباب
فصل دوم در بیان یاقوت در زمان کون آن در جزیره ساحران
 که قیمت آن مواریثت و دو فرسخ است در شصت و دو فرسخ
 و بعد آن از جزیره سر اندیب قریب به چهل فرسخ است کوهی
 به عظمت و سنگه واقع است و او را کوه زاهون گویند از قاف
 ارتفاع در جبهه رسیده که قدمای آن سر بر برجی کسبند فرود
 سرازیری میکند و از ارتفاع و انبساط مرتبه که فضا بید آن

با عرض خود کیمان بر ابروی نماید باز بند پرواز آید بر فراز
 نمی تواند رسید و پیک جهان کرد نظر کرد اطراف آن تیس
 کردید در هیچ عالی کسی بر عالی آن چون فکر مال در خاطر جمال
 خطور کرده و نشان قدم رفته بر کاه آن مانند نقش
 در دل سیمبران ماه سیما صورت بسته شکر تو کوئی فرق فرقی نماید
 ادوات سپهر لا جوردی سینه ادوات یکی اندیشه کرد و در پیش
 گنگ کبھی آید نظر را پی بر سنگ به قد چون چرخ طلسم شاد
 طبع ساخته طلسم خار و میان جمود مردمان مشهور است
 که چون ضمیمه خط خاک مسجد مکان اعلاک معلم ماه علی معتم
 علم الایسا حاصل کار علیه را چون از دارالانکار کون

ملکان

مکان واسطه نقل و عقد جهان نظر آن بکهر هم کند و هم صفت
 هم ملک و هم رز و هم صیرفی صاحب عهد فی البشر صفت صلوات
 الله الرحمن علیه را چون از دارالانجان بدار اسلام چنان
 فانی فرستاده کوه زاهون محیط منزل او شد و در سنگ
 سنگ نیزه کوه مذکور انواع یو اقیست منخرط مندرج است
 پس سنگی که ملک موکل بر آن شمشیر آتش است برق
 حایل کرد و بر باره کوه پیکر با و سرعت ابر نشیند و کبر کار
 رعد فرو کوفته از کون قوس و فرخ بر قله پیکر کوه زاهون
 نیز بر آن کند استیای سیلاب سنگ نیزه را از دره
 کوه بر حصیف و شت آرد و در سنگ پاری سنگ یو اقیست

رنج رنگ سبز بود بکن از پی دفع عین الکمال بیل غیرت
بر پایه حسن و جمال ایشان کشید و با شند و از خنجر بصدقه
که پشه در آن کرمک میزند رنگهای مختلف پشان است و در پی اصلاح
راحت بعد از آن چون به سینه ری صیقل و جلا رنگ که درت
از سیاهی مرآت است پشان زرد ایند بعضی را رنگی ظاهر
شود و در همین جزیره انواع یاقوت میان لای می باشد
لیکن خنجر از لای اصلی است و در تاریخ سنه تسع و ستین و شصت
بجزیره در شرقی طرا را قیوم نامت که طول آن از جزیره فالت
و عرض آن **کله** درجه است و از مدینه طیبه مصر و با هر یک نیم روز
راه است کافی میستند و کیفیت و جردان آن چنان بود
که در این

که در ویش صحرای عارف نام در قریه طراس کن بود و از رنگ
نمک و ریوا قیت صفا الصراط می نمودند و کسی را بر آن اطلاع نمود
در تاریخ مذکور با قوتی احمر کبیر یافت و مبلغ سیصد سینه سازد
خبر آن به سلطان رسید و سلطان از در ویش صورت این
تحقیق نمود که آن مذکور را محوطه سخت و بر سر آن سواکل کاشت
و بعضی مردمان بر آنند که در چهار موضع از بند وستان غیر کوه
راهون کان یاقوت است میان فرضه راه سرانید اول
ولایت جو لو و مد و دوحاول و نواحی سیلان و مد و نیکران
بعضی حکا گفته اند که ماده یاقوت بعد از اسال که در اطراف
یکند رنگ می کرد و به چهار هزار اسال بصورت یاقوتی متصل

می یابد و العجده علی بن قل فصل سیم در تیز اصناف یاقوت
 و قیمت آن یاقوت بهرانی و یاقوت رمانی اصل علی یاقوت است
 بعضی جوهریان ترجیح رمانی بر بهرانی می نمایند و بعضی عکس بر آن
 بنحی پس سمانی پس رمانی و اصل یاقوت زر و شمشیری است عجلان
 تا بنحی پس گاهی و احسن اصناف کبود لاجوردی و سبزی است و او
 آن ازرق است و زیمی و قطعه یاقوت رمانی یا بهرانی شفاف
 صافی که وزن آن طنجی باشد و دینار ارزد و اگر چند گانه
 بود هفت دینار تا ده دینار و اگر سه طنجی بود قیمت یازده گانه
 دانگی بود پنجاه دینار و اگر دو دانگ بود صد دینار و اگر یک دانگ
 بود دویست دینار و اگر چهار دانگ بود سیصد دینار و اگر پنج دانگ بود

اعمده دینار

هشتصد دینار و اگر یک مثقال بود هزار دینار و بهر که ام ازین است که
 محسوس بود قیمت آن مضاعف شود و خواهد بود چنان بر آن است
 که قطعه یاقوت رمانی یا بهرانی محسوس عالی که از عیاب عالی بود
 سوزنی چهار دینار ارزد و بهر چه ازین مقدار زیاده باشد
 قیمت از ترتیب پرده رود و قیمت بنحی نصف و قیمت از رمانی
 مث و قیمت طوسی عشره رمانی است و قطعه یاقوت زر و آبدار
 شفاف عالی از عیوب که سوزنی مثقالی باشد پنجاه دینار ارزد
 و دیگر انواع را بهمین دستور قیمت نمایند غیر یاقوت سفید که
 قیمت بلور بود تفاوت قیمت اصناف بحسب جودت و رطوبت
 و اصناف هر دو نه آن جوهر شناسان نصاب ضرر از تفاوت

مرویت که بختی شمع ^{بیشتر} طب کفچه از یاقوت تخته همس
الموکل باشد سخت ایرت را یک کیفیت حصول آن را از بختی
شمع پرسید او گفت مردم علاج زنده فاقون زن باران
می کرد بعد از آنکه شام را بهایا بس صحت پوشید این کفچه را
با قهوجی که هر دو را سیصد هزار دینار خرید بوی بخشد و گویند
پایه از یاقوت را مبلغ هفت هزار دینار شام بوری در زمین
فروختند از خواجه ابوریحان مرویت که در جوانی دست
کار دی از یاقوت سرخ بود چنانکه اگر میان آن را در دست
گرفتندی از هر دو جانب کنارهای او پیدا بودی **فصل چهارم**
در خاصیت آن یاقوت احمر و صفر گرم و خشک یاقوت اسود و کبود

سرد و خشک و یاقوت امضی سرد تر بود و یاقوت انصهر
قریب با عدال است اگر یاقوت را در یکاه در دهن نگاهدارد
دل را تقویت نموده غم و اندوه از دل اینکند و حرارت
غریزی را فروزد و تشنگی نباشد و در مفرح حرارت و شام بیویا
و نه چندان دل را سود دارد که شرح توان کرد و وقت بر آن زیاد
کند و چون صافی گرداند تا تجدیدی که گفته اند که اگر بر ده بندند
چون او در فرسوده شود و سموم را سودمند بود و اگر بخود نگاه
دارند از طاعون و غرق و صاعقه امین بوده در نظر مردان با غرت
و سگوه باشند و خواص اصلی را اوتوی بود و آن ختام با صفر
میغ الاحتام فصل پنجم **در خاصیت یاقوت و علاج آن در یاقوت**

اسکان پنج گونه عیب باشد یکی شبه شقیق که آراشده
گویند و دوم است که جوهر یا قوت خور شده باشد بر شال چوب
پوسیده و این قسم با صلاح حال دنیا بدسیم است که بر
یا قوت دانه سیاه مانده و از سپندان بود و صلاح این
قسم است که یا قوت را بر آتش عرضه کند اگر نقطه نازیل
شود و هم المراد و اگر نازیل شد یا قوت را سوراخ کند چنانکه
نقعه بر روی بود چهارم آنکه در میان یا قوت فرجه بود که در آن
فرجه گرمی بود یا قطره آب یا مقداری هوا یا قدری تراب
و اصلاح این قسم منحصر است در آنکه یا قوت را سوراخ
کنند و چیزی که مشتق بفرجه رسد و آنچه در فرجه بود برودن

نجم ریشیه کردن است که در همین گویان بر کرد و یا قوت می نشیند و کند
وصفت او را متعیر و مکه گرمی کرده اند چنانچه در فصل دوم تعریف می یابند
و طریق اصلاح این قسم است که سنگ ریزه سوده در آب حل شود
به سه اپی یا قوت بمالند بشرط آنکه سنگ ریزه در فوای سر انداخته شود
و یا قوت را در کوره نهند و دم میدهند تا زمانی که که در وقت
بعضا تبدیل به و اقل زمان کند آتش یا قوت در کوره آتش کشید
و اکثر آن هشت شبانه روز است و اگر یا قوت را از کوره بیرون
آرند و نفا کامل حاصل نشود باشد در همان مرتبه بماند و دیگر باره
آتش بوی سوده شود و رنگ او تغییر نماید و اگر یا قوت کبود
به زردی مایل بود آنرا در آتش غیر شستل اندازند زردی وی نازیل

و لیکن اگر زیاده در آتش بماند سفید شود و همچنین با قوت زرد
اگر در بکا در آتش بماند سفید شود از معتم اول مرآت که قوت
سرخ را از آتش حسن و بیاید و اگر بر چهره وی ضایع باشد
منبط شود و اگر سیاه باشد تبا شود و طریق جمالی قوت است
که جرح میانی را چندان بوزاند که شاید آبگ شود و بعد از آن
در آب بماند و قوت را بر روی صفت مس بماند که جمالی
و پر طراوت شود **باب سیم در زرد و آن چند فصل است فصل اول**
در صفات آن زرد و سبب رنگ منقسم شوند به آبی و سبز و سفیدی
و سلفی و زنجیری و کزانی و آسای و صابونی و دبابی و زردی
بیشتر آید از سفید در نهایت طراوت و خوش رنگی که مایل
رنگ

برنگ دیگر بود شبیه برنگ کسی که کاهکاه در میان کیا چاشنی
و ریجانی زردی سبز برنگ برگ ریجان و سلفی زردی بود برنگ
برگ سلفی و زنجیری زردی است زنگار رنگ و کزانی زردی بود
برنگ کزانه و آسای زردی است برنگ سبزه و صابونی
برنگ زردی سفید تیره برنگ صابون و بعضی گویند که کزانی
نام سعدنی است و سبب که ورت و صفوت منقسم شود به صغلی
و ظلمانی صغلی زردی است که از فای صفا و جوهر برنگ این
صغلی کرده که رود را و توان دید و ظلمانی زردی است که بظلم
صغلی بود و خفت وزن و عرت اکسار و شدت لغوت و عدم
مصارت بر ناز از جمله صفات و علمانی است که زردی این صفات

امتیاز می یابد از مینا و سنگها که با و شبته میشود و نیز زرد از
 ششم و لعل بز و مینا به جلا توان کرد چه مینا را بر صفا صید صلا
 کرده جلا کرده جلا کرده و ششم و لعل بز مینا شیشا بخلاف زرد که جلا
 نمی پذیرد و زرد مستطیل عجوف را قصبه کوبیده کا و باشد که پخته
 قطعه زرد بر روی صفا مینا بیکه گیر و وصل کنند و آن صفا را آن
 خوانند و از کواکب عطارد بر زرد مستطیل است **فصل در مینا کون**
 و کیفیت کون آن در آخر مینه اسوان از اعمال قرمز از مینا
 مصر که طول آن از جزایر ممالک است **س** و عرض آن که در حد است
 کونی چون اندیشه بی دوتان پست پای واقع است و چند محل آن
 کون مکان کون زرد است و چون کان زرد و صحرانگشده طلق

پیدا

پدید آید بعد از آن فاکل سرخ پیدا شود که در سیاه آن طلق
 رخواتر کسب باشد که بان طلق ریزه زرد و جیس آمیخته باشد
 بعد از آن به زرد و نفیس رسند و اگر فاکل آن پخته میان آن
 خورده بخورد مینا بد که کاشش خردول بود و در ارض زرد
 صابونی کون می یابد و از اینجمله آنرا زرد و عربی می خوانند از
 میناس حکیم مرویست که آن چهار مانی که ماده زرد است
 بواسطه توجه بصورت یا قوت احمر سرخ شود و بعد از آن بسبب
 مصروف برودت اجرام وی متکاثف می گردد و اندرون
 او سیاه میشود باز حرارت بر او استیلا می یابد و رنگ آن
 و اندرون بواسطه خلط اجزاء ظاهره باطن بیکه کفر می کند

و حضرت از امتزاج ایشان تو لدمینا بد **فصل سیم در ذکر انواع زرد**
انواع دیگر را قهیتی و خاصیتی چندان نیست بعد از زرد بانی
ریحانی و ادون انواع زرد صابونی است و قطعه زرد و زرد بانی
مصحح عالی که از عیب علی بود و وزن آن در می بود مواری
چهار دینار از زرد و اگر سه درم بود و است و بنا رو اگر پنج درم
بود هزار دینار و قیمت ریحانی سه ربع و قیمت صابونی نصف
سه قیمت زرد بانی است و قیمت سایر انواع متوسط است میان
قیمت ریحانی و صابونی و زرد از سنگین نقصانی چندان دارد
بجلاف سایر جوهر از قاضی معین الدین نامی که شرف معاون زرد
بوده مردیست که در عهدی که آنرا معدن شاه میگویند قطعه زرد سستی

در بیان

در بیان خلق یافته و در زمان استخراج کشته شد کسور آنرا وزن
نمودند بقصد و هفت درم بود و در شیب قطعه مذکوره قطعه زرد
زرد بانی عالی از شش درم کمون باشد بود هم از روی مریت که قطعه
زرد ریحانی یافته که بعد از حک و جلا و از دو مثقال بود
و جوهریان و شش آنرا بسی هزار درم هم در ملک تعلیم کشیده
و خلیفه و قنون نامون پسر نارون الرشید کیمی زرد از زرد
مثقال مبلغ سیصد هزار دینار خرید از خواجیه ابوبکران مرد
که پادشاه با سوکت و جواهر از زرد شاه قدیمی از زرد و بقده از
قد ترا زرد است **فصل چهارم در خاصیت آن مزاج زرد از مزاج**
مردارید ابرو و ابرو است اگر دانگی زرد سوخته در مخرج

میسوم دهند از سم مفاسد یا به بی آنکه در پوست و موی نقصان
واقع شود و اگر قطعه زرد با خود نگاه دارند دل را تقویت نماید
و از صرع و خواب پریشان و بدن امینی بختد و معده و کبد را تقویت
و حیوانات ذوات التعموم از حاصل آن نهایت شایسته و از تجربه قناد
زرد بگردن اطفال حکام می بندند و با برین خندان در کتاب تجرد
با زکرده که اضی بوطی چون نظر زرد کند فی الحال که زرد شود و در کمال
ایوریکان مراد است که پادشاه و نجاد و خوارزم شاه عهدی زرد
در گردن امی کردند و در سلسله محمود است بعد از آن
اضی را که در وسیع ظل چشم او بود **فصل پنجم در بیماریان مزمن**
سعیاب زرد اختلاف یکی است و بعضی گفته اند که بدترین سعیاب است

پیشی است

صعی است که آنرا با اصطلاح حکاکان سوختگی گویند صعی و کیر است
که جوهر قریب مانند یک یا خاک با وی آمیخته باشد یا غمازه از طبق
وی نشسته باشد و چون اکثر او از زرد مستوی اشکل نامموج است
اگر قطعه عجی بود و مموج نباشد عیب بود و بعضی جوهر این شعر را که
شبه شکافیت که قلم زرد از آن خالی بود عیب میترند و اگر زرد
زرد و آنکه سفیدی باشد بیان ملک قدری نیل بر دهن چو ش
بیایند و در آن بمانند تا پدید آید و طریق طبای زرد است که آنرا
بجلی یا قوت جلا دهند بر چرخ مس بعد از آنکه آنرا چرخ آهنین
کرده باشند **باب چهارم در زرد بده در آن چند فصل است فصل**
اول در صفات آن حکیم ابو نصر فارابی بسیار می حکم بر آنند

که زبرجد تقوی لفظ زرد است و بعضی معنی زیت و بعضی برآ
که بعضی معنی است از زرد و اشق و بعضی است و در تحت او
سه نوع مندرج است زبرجد شیدان حضرت و زبرجد عدل
الحضرت **فصل دوم در بیان زبرجد** و کیفیت کون آن کاین
همان کان زرد است و همانا ماده زرد را بواسطه ضعف
حرارت یعنی در جسم و نقصانی در رنگ پیدا میشود و چون
خلعت زردی پوشیده کسوت زبرجدی می پوشد تنهای
براست که در زمان وی اصلا زبرجد یافت نشد و کین
زبرجد که در میان است از خانه های قدیم که در شهر اسکندریه
از اهل قدیم شلت واقع است و طول آن از جزایر فاند است

عرفی

و عرض آن درجه است استخراج میکنند و مردمان بر آن
که از بقیه کجهای ذوالقرنین است و پوشیده نیت کین
کلام نموده قول بعضی است که گفته اند که در اشانی آنکه بیط
عظیم آن کینستان جامع ریاستین هستند و در آن
در طلب آب حیات در اصل ظلمات قطع می کرد و بسواوی رسد
که چون دیده بی نور از روشنی در آن سواد اثری نمود و کجسان
نظر را از اطراف و جوانب آن خبر می نمود و پس بدین آفتاب
و نند عفا نامه گذشته و زراف سیاه قام ظلام بهمان فرودگاه
در اشانی آن پیدا نماید ایمان شکر هستند و آوازه افشا
که سنگ ریزه این سواد حصا، اندامه است کسی که کیده خصی

ازین سنگ بریزه پر کنند امیدش میوه نه است بار آورده کسی
که در این جهت بر آن نیاید و اگر افق کنند آخر الامر از جام
تشی شربت پیمانی نوش کند بعضی شکر بیان از آن پسته بکوبند
برده اشته و بعضی بکه اشته چون از نو بر صفت اول مازان
روشن گشت راه او در او قیاسا کرده اند ز بریزه بود کسی که زاده
آورده اند است دست حرمت بر بریزه و کسی که دست برقت
بضاعت تاغ می خورد از پنجه ز بریزه اصصا اندام که کوبند
فصل سیم در تیز انواع ز بریزه ز بریزه و قیمت آن حسن و آشن
انواع ز بریزه معتدل الحضر است فاصله که آید از
و بر طراوت است و نیم درم چنین ز بریزه را مبلغ یکصد دینار

۱۶۸

در صفت تقویم می آرند **فصل چهارم در خاصیت آن** چون کلمی
سابق ز بریزه را جیمی ببلند و پسته و ده اند خاصیت بیان کرده اند
و بعضی تا آخر آن برانند که اکثر نظر بوی تقویت بصیرت میکند **باب**
نهم در الماس و آن چند فصل است **فصل اول در صفات آن الماس**
بفت نوع است سفید شفاف مانند آب گینه و مرغوبی و زتی که عصبه
و می این بزودی است و بنزه سرخ و سیاه و آتشی و آتشی ده نوع
است اول از انواع کثیره و سفید سفید بخلاف سایر انواع و الماس
المس بغایت نادر الوجود است بلکه نادر از الماس را اصلا
بود و چون بر سندان نهند و خاک یک بر روز نند گشته شود
بلکه در سندان فرو رود و طریق شکستن الماس است که در میان

اسرب نهند و مطرقة بر اسرب زنند که الماس در میان آن
 خورده شود و بعضی برانند که اگر الماس را بقدری صحیح گیرند در
 میان فی نهند و مطرقة از رصاص نرمی بر فی زنند یا الماس
 در میان آن فی نهند و جمعی صلب نرمی بر فی زنند الماس شکسته
 شود و جمعی برانند که اسرب بر روی سندان از برای آن می
 کنند که الماس از سندان نهد و اگر بجای اسرب قطعه نوبل بیاید
 کاخ نهند همین فایده دهد و الماس را با طلا علامه طبیعی است
 چنانکه اگر طاقی طلا شود در وی آویزد و خوردنای زیر باد و
 بالماس میسلی با علی مرتبه است کجاستی که بران جوشند و میخیزند
 که از ابع نمایند بجاشی از تجار صاحب اعتبار روی آید کرده

کاشی

که قسمی از الماس را اعضاء مختلف الماهت چنانچه اعضاء
 آن در سطح جسمی قابل ضوئه که مقابل او باشد بان نورش قوی
 تر اقی میشود و حکمتم بند این قسم را بغایت عزیزند
 و بان ترین خواتین میکنند و نمی که دارند که از طلا و نهند
 پروان برنده و فرق میان الماس و اشباه او بآنست که
 الماس در بود و اشباه و ما نبود و الماس از نوبت
 افتابست **مصل دوم در کان الماس** و کیفیت کتون آن در کوی
 از ناحیه شرقی از کوه هندوستان دره و واقع است که مقعر
 آن دره از شدت طاس با مقعر افلاک و دعوی مماثلت
 میکند و قعر آن از نهایت پستی با مرکز خاک لایه بروستی بر زمین

فکر عمیق به عمق آن نمیرسد و نظر دقیق را در اطراف و جوانب
آن قدم سیغره و تهر دره مذکور و کان الماس است در آن
و نواجی آن، مان آب سیرش فعل تو طمئنه که بیک صله بیکه
بیک نظر و چنانچه در کتب طی، ذکر کرده اند خاک و جود آن جوانب
بر با وسیده و چون بواسطه خشونت مزاج سوطان و ملامت
سبحه و وصول با نجاتی تیرتیت و صله فی کوش با دره دره
اندازند و قطعه ای الماس آن می چیده و مرغان بود عشت
سل انجبار تیش صحو که در آن سر زمین نیشین دارند استخراج
طوم می نمایند و در آن نواجی می خورند و قطعه ای الماس آنجا می آید
و جمیع که موکل کان مذکورند بعد از تفحص و تقییس قطعه ای الماس
نفس

نفس حسین دوران نواجی می بندد و اگر آنچه می بندد بقدر هر قدر
بایسته از جوی و قطعه بگیرند در جی افتد و بعضی برانند که الماس
در کان با توت کتون می باشد از بیستاس مرودیت که الماس حجر
و نبی است و بعضی برانند که ماده که توجده بصورت آبها و نوبه
اگر بواسطه بیوت محفوظ نموده شود در حالتی که مقارن طوحت
باشد الماس کرده و اگر بواسطه بیوت غیر مرقط انعقاد باید در
حالتی که مقارن هلاوت باشد طلا شود **فصل سیم در تیز قیام**
و قیمت آن حسن انعام الماس است که چون او را نفس کم
کنند و آب سرد یا برف بر روی آن نه سفید و پر طراوت شود
یا برکن رنای وی قدری موم بپزند و در برابر آفتاب بگرداندند

رنگی بان توس و قرح چو پدید آید و بعضی بر آنند که زتی زینا
انواع اعلی است و قیمت الماس نفیس با وی قیمت با قوت
احتمال و بعضی گفته اند که قطعه که بوزن میرا طلی بود و دینار است
و از او بوی خوب بر آید که می گویند که تبر هم سایل حکمی است روایت
کرده اند که در حالت کرافتی بر زده الماس در دال العیای بعد از
بسیار شدن و دینار و در حالت ارزانی بر پانزده دینار می فروخته
و هم از وی مرویت که اگر قطعه کبیر یافت شود که نیم مثقال
باشد قیمت آن چهار بار بر قطعه می صغیر بود که بوزن آن
باشد **فصل چهارم در خاصیت آن الماس** در وی بسیار است
در درجه را بعد خوردن آن اگر چه اندک باشد همک است
دک

و اگر قطعه الماس با خود نگاه دارند از صاعقه ایمن باشند
و اگر بر اطفال بزنند از صرع محفوظ مانده و نیک خوشنود و اگر
الماس بوده را با داروی دانه آن مزج نموده در دانه آن بماند
در دونه آن را بکشد از آن کشته و اگر بر شکم بزنند چش شکم
و فساد صده را نافع بود و اگر قدری الماس بر عقب استوار
کنند با آن سوراخ اجزا صلب که آهن و فولاد و آن کارگرنیت
توان کرد **باب ششم در عین الماس** آن چند فصل است **فصل اول**
در صفات آن عین الماس هر چه بری شرق آبرار شفاف آید از پر طراوت
که در وی نقطه نایل ز زخم می شود که مقدار او رنگ قطعه نکند
قریب است مقدار او رنگ نماند که محل نور است و اگر چه رنگ کور یا

بجای تکیه کنند نقطه مذکوره بر خلاف آن جانب حرکت کند
 مثلا اگر هر را حرکت یک بجانب بین کنند نقطه بجانب دیگر حرکت
 کند و اگر روشنی بروی آفتاب آبی بواج درو مری شود و چون
 روشنی آتومی بود موج آب مذکوره حرکت او انظر و آبی باشد
 و ضو، از وی منعکس میشود و یکیشی که قابل استبصار باشد
 و مقابل او بود چنانچه از آینه و اگر عین الهی سکنه شود در
 از اجزاء او نقطه مذکوره ظاهر گردد **فصل دوم در بیان بعضی**
 گفته اند که کان عین الهمکان با قوت است و او هر با قوت است
 بعضی با قوت او توبه بخراط ملک انواع یو قیت و ارده بوانه
 صفاتی که مصادف او شده از صورت یو قتی مضاف گشته

و دیگر

و قلاب بر او رطوبت است **فصل سیم در تفسیر آیه آن چندی**
 عین الهی سفید تر و شفاف تر باشد نقطه مذکوره در او
 و اصلی بود و حرکت و او اسرع و اکثر بود اکثر و امن و ا
 باشد حسن و شکل و کبر حجم به قیاس سایر جوهر موجودات
 و از دیدار قیمت وی است در بلاد عرب که از معدن وی
 عینه است و گویند که در بعضی بلاد هستند که قریب به هرات
 این حجر را می پرستند بقیاسی از بعضی تجار روایت کرده
 که قطعه عین الهم در بلاد مغرب مبلغ یکصد چاه وینار و نصد
 که در بلاد عرب بیشتر این قیمت بخزند چه اعراب سوازی متقابل
 زیاده از پنج شش وینار بخزند و حکایت کرده اند که شخصی

از معدن مین و فاخت کرده بود در ستر و کات و می کینه بیستند
که در آن کینه کیننی از معدن المهر در غایت خوبی و کافندی کینه
بود که بر آن نوشته بودند که مین را در بحر مملع مفضله قلی کرده
و هر قطعی ساوی پنج دینار مکی است و هر دینار مکی دینار روم دینار
مصری است و مین مذکور را است هزار دینار روم از آن که خریدند
فصل چهارم در صفات آن از تجاشی مرویت که مین المهر است
قدماست تا پدید الطور است و اجماع جوهریان بر آنست که عامل آن از چشم
زخم محلی است و هندوان بر آنست که مین المهر جامع خاص بر آنست
و اخصاص بخواص دیگر و در مثل آنکه مال صواب و نقصان نمی شود و
فیوما در تری است و از آنچه از آنست بسیار میخیزد **بشم در فصل**

دان چنه

و آن چند فصل است **فصل اول در صفات آن** لعل چهار نوع است
سرخ و زرد و سفید و سبز که سبزه زرد بود و کلاه باشد که از قطعه
پاره از سرخ بود و پاره زرد لعل سرخ است صفت است که روی و پانجا
و تری و لعی و عنانی و بعضی و ادیبی و اکببی که روی لعلی است در نیت
لطافت و خوش رنگی و در خشنکی و پیازکی منوب بر در پیازکی
در دامن کوبی و نعت که کان آن در آنجا است و لعی لعلی است خمس
رنگ و اکوب لعلی است سرخ تیره رنگ و در تحت هر یک از انواع
دیگر کج بود وضع و صفات آن انواع کثیره اختلاف مندرج است
از ابو ائحق مرویت که لعل را به لقم رنگ توان کرد و لعل را آنچه
صفت انتقال یافته اند و بر خردند آن جوهر شناس مخفی نماید

که کاهک ه میان با قوت و چاده و بلور رنگ کرده القاسمی شده
 و تمیز میان لعل و ایشان است که چاده از لعل اصلب است
 و بلور بلون به سوادن غصه شود و اگر برابر آفتاب و از به بعضی
 سرخ نماید و بعضی سفید و با قوت را به آتش حسن و طوالت بفرایند
 و به سوادن سوده نشود و قلم از تشریحی بود بخلاف لعل و به آنکه
 نسبت به چنان بواضع آن نیست که از آنجا خیزد بلکه بواضع
 که از معادن به چنان می آورند و می فروشد و لعل از قوت
 آفتاب **فضل دوم در کان آن** در ایام سابق کان لعل چون
 به ارشاق مخفی بود و کسی غیر علم الاسرار بوی اطلاع به است در زمان
 خلافت عباسیان در ارض ختلان بجمعی آید که بیده او از زلزله

زلزله

زلزله بطور سبوت و زلزله عقیف به باشد که صولت شده است
 آن مکان آن بلاد را مضمون یومنه لصد راتن سن شتا و در نصف
 احوال شده از آن کن پرون فرستند و تا شخصی غیر اشرفی نرسد
 اطراف و اکناف نمانه و از بسیاری استه او زلزله و کمر حرکت
 و اضطراب و این مردمان را مصلحه و تبه یوم کون آن سن کافوش
 ابله شوشت جبال گشته سراسیمه بهر سو می روند و فرزند و بنده و خاک
 نالت و خواری افشاده گریه و زاری می کرده و ما در بران می کنند
 و او را می که است و معشوق طهارت به نماز کرده و نماز استغاثت و استعاذتی
 عاشق جان باز بجای او نمی رود خسته و پژموده است و استغاثت
 صولت زلزله زیادتی شده و مردمان نمودار قیامت است بهر می

در آشنای فوجی و آخرت الارض اتفاقا بطور رسیده کوه
سنگان از توابع ختلان شکار شد و کان لعل بر ختلان دیده
و چون زلزله کن گشت قطعه های سنگ بینه که لعل آینه
گشته شده بود و از میان آن لعل بر ختلان می درخشید
مندان جوهر شمس لعل اصیاط کرده اند و آنست که جوهری که
بسیار به حکا کان دادند تا سنگ از آن جدا گردانیدند
لیکن در جلا دادن آن زحمت بسیار کشیدند و بسیار نیز از
و اسلابلای پذیرفت و لعل بر ختلان مشهور جهان شد و حجم صغر
او و لعل کما پیش حجم خزره است و حصول لعل در و عمای غار
باین کیفیت است که در میان و عا قطعه لعل که تون می باشد و قطعه ای

حوالی آن بدرج صغیر می شود چنانچه ریزه لعل در اطراف و عا و قطعه
مذکوره در میان حجر بینه که در میان و عا مخلوقست بن و آنست
تا در میان شخم آریان مذکورند و همان معادن لعل و عا
با لعل را معقل گویند و لعل را زیاد و از ریزه لعل مذکورند و تالیات
زیادت از تالیات لعل بر ختلان نیافته اند و بعضی کان با نسبت
کرده اند شخصی که با نسبت چون عباسی و سیستانی و شیرازی که
از آن لعل بخرید و غیر آن خزره و غیر آن دیگر نسبت کرده اند نیز
که در حوالی آن واقع است مانند پیازکی و چون معادن مذکوره را
خفر نمایند در اول سرخ مستخرج شود بعد از آن لعل زرد و سنگ است
که لعل حجری یا قوی است **فصل سیم در تیز انواع لعل و قیمت آن** و عا و عا

اعلیٰ لعل احمد است و حسن و امن اصناف لعل احمد که در می است
 بعد از آن پازکی و انزل و ادون اصناف لعل احمد که است
 و سایر اصناف سوتنطه میان پازکی و اکب و از ابو علی
 مغربی مروی است که لعل عالی است که چون برابر است
 رنگ او برود و قیمت لعل که در می یا پازکی همچو شفاف صافی
 عالی که از مشالست و معایب عالی باشد و قیمت زرد و زردی است
 و انکی دو دینار و دو دینار یکصد دینار و نیم مثقال و دو دینار نیم
 و چهار دینار و یک پست و دینار و پنج دینار سی مثقال و پنج
 دینار و دو مثقال و دو پست و دینار و سه مثقال و پند و دینار و چهار
 مثقال هزار دینار از زرد و چون بر مثقال رسد قیمت آن بسیار

دینار

در نیاید و هر که ام از مقدار زرد کوره که موصوح باشد قیمت
 آن مضاعف شود و قیمت قمری و غنایی هر دیناری چهار دینار
 آید و قیمت بعضی با دو دینار و اکب را قیسی زرد و نباشد
 و بعضی بر آنکه که قطعه لعل که در می یا پازکی صافی شفاف یکمین
 عالی بی عیب که بوزن ده درم بود هشت هزار دینار از زرد و اگر
 هشت درم بود شش هزار دینار و اگر دو درم بود از سیصد و دینار
 تا هزار دینار و اگر چهار درم بود ده هزار و پانصد دینار و اگر
 سه درم بود هزار و پانصد دینار اگر مثقالی بود پانصد دینار و اگر
 در می بود سیصد دینار و اگر نیم مثقال بود دو پست و دینار و اگر
 دو دینار بود صد دینار و اگر دیناری بود سی دینار و اگر یک مثقال

بود پانزده وینار و اگر نیم دانگ بود هشت وینار و اگر طویلی
بود وینار و قیمت لعل محلی نصف این بود و قیمت
لعل زعفرانی سیاه خام نصف قیمت محلی بود و قیمت
سایر انواع و اصناف به قیاس با قیمت هفت
و انواع مذکور معلوم توان کرد از تفاوت مروی است
که لعل را در اوایل زمان ظهور به قیمت بیست و هفت
بعد از آن چون ارتقونند در تفاوت و محلی و در آن
از بیست کمتر بود و غرضت و قیمت آن کمتر شد حکایت
کرده اند که قطعه لعل عالی کبیرا لاجب ابد ارتفاع مموح
در غایت خوش رنگی و درخشندگی برسم تخم زرد

۲۰

پیشینه شجاعت و جوانمردی سلطان جمال الدین ملک
شاه برودند سلطان جهریان هر را در معرفت جواهر طلب
کرد و ایشان لعل مذکور را به مبلغ دویست هزار وینار در
رشته تقویم کشیدند سلطان چهار صد هزار وینار بجا
تخف داد و لعل را در پیش تاج نهاد و بعد از آن تاریخ
لعل مذکور را در خزانه نویسه و آن زمان قان خان
دیدند و جمعی از ارباب مهارت قطعه لعل بی اندام
برنگ از چهار مقال که بر نقطه ای سیاه بود به مبلغ
نجاه وینار قیمت کردند **صل چهارم در غایت آن لعل کرم و خشک**
و در مفرقات تقویت قب نماید و فرج افزاید و خون صفائی

کند و اگر با جو و سکه و ارغند از اجتمام محی مانده و خواهم
پریشان نموده و اگر بر که دکان بنده در جواب ترسند و بر خونی
کنند و اگر لعل صلیب کرده را بوبات و کلاب پاشند
رنگ و رخ سرخ کند و این خاصیت از آن
معلوم کرده اند که همان معادن کابک قطع
لعل بر طراوت را بچنان از مشرقان اتقام می کنند
چون لطف برین میکند و لعل در صده ایشان قرار می گیرد و رنگ
ایشان سرخ میشود و فی الجمله خواص لعل و تب فریب
یا قوت است **فصل نهم در معایب لعل** و پان اجوری
که با آن مضرت می رسد معایب یا قوت از همه دشمن

معی

یعنی کرد و بر شعله و تغیر لون است در لعل هم عیب بود و لعل
از بویا نیز مانده بوی سنگ و کافور بی آب و پر رنگ شود
و از طاقات به اشیاء شیر طعم و طراوت و لطافت
آن زایل شود و از اکتحال ناشناسی که از روی صلب
بود خسته شود و داغ گیرد و حی فطرت لعل را با آن
محافظة مروارید باید کرد **باب هشتم در فیروزه**
و آن چند فصل است **فصل اول در صفات آن**
فیروزه را سبب آن که مکان کوهن او است تقسیم
بقسام نموده اند و هر دهنده ان ما هر در معرفت جوهر
قطعه را که بپسند بشناسند که از کدام کان است

و فیروزه و پنج قسم است نیشابوری و غزنوی
و ایماقی و کرمانی و خوارزمی و غیر نیشابوری را
مستباری چندان نبود بواسطه آنکه قسم دیگر
روانتر کسب اند و لطف و صفائی زیاده اند از
در رنگ ایشان مانند حسن زرقان زلف و سریع
از زوال است و فیروزه نیشابوری فیروزه صلب است
و لطیف صافی است که رنگ او تغییر پذیر نبود و آن
نوع است ابواسحاقی که فیروزه بغایت رنگین و شفاف
صافیت و از نهری که قریب ابواسحاقی است و سیانی
که فیروزه بزخم بر ملاوتت و در زهونی که فیروزه است

که بود

که بر نقطه های زرد بود و آقا بر طراوت و ملاوت
قسم سبب بقی رسد و فاکتی که فیروزه آسمان کون
است و عهد المجیدی که فیروزه رنگین صافی عالی است
لیکن اندک بایه درشت اندام است و عنیدی که اندک
بایه شیر خام است و فیروزه در حالت صفوت هو صافی
در حالت که دورت آن کدر باشد و حجم آن در روز ابر
اکبر از حجم او در روز صحو نماید و بعضی قسم فیروزه نوح
الترکیب سفید خام است و چون این قسم را در روغن
شیره اندازند رنگین شود لیکن عنقرب رنگ او تغییر
پذیرد و جویان این قسم را اسمی گویند و فیروزه

دورنگ را ابرش خوانند و فیروزه صلیب است
بالماس سوراخ کنند و در خواب کتب را به قول
و اشباه فیروزه که زینت مینامند و حضرت اکبر در
از سنگ جدا و بعضی ادویه در می سازند و چون جوی که
آزاد بریزد گویند و نیز بنیان فیروزه و اشباه آن بر جوی
شناس القاسم دارد و فیروزه بحسب زمان استخراج
آن از کان منقسم میشود و بعید و بدیه آب و رنگ قدیم
تغییر پذیرند و از آن بدید و در بعضی تغییر و تبدیل باشد
و بعضی بر آنند که فیروزه فایق عالی فای از عیوب
زیاده از پنج درم باشد آنرا که فیروزه کبر کجسم
گفت

کثیر الوجود است چنانچه از جوهریان مروی است که فیروزه
کبر کجسم ایاتی که در آن دویت درم بود می فروخته
چون نیک بود و چاه دنیا قیمت کردیم و در تاریخ سنجین
نمک و زهر است که چون الب از مسلمان مملکت فارس را
مسخر کرد از قلعه اعظم قدیمی فیروزه زردی آورد
که سوزنی و دوین سنگ و عنبر می کفایت کند و نام
جمشید بخط اکبر بر آن نوشته بودند و گویند که
بر تاج شاه دادگستر سلطان سنج فیروزه بود به حجم
سیبی بزرگ و حکایت کرده اند که کان معلوم در کاف
بن برخیا وزیر کین قائم سلطنت و دادگستر استجاب الله

رتب هب لی ملک لا یمنع لاجدین بعدی سلیمان بن داود
پیغمبر علی نبیا وعلیهم الصلوة والسلام بود تخته فیروزه داشت
که سه نفر از آن طعام خوردند می و روایت کرده اند
که در خزانه نوح بن منصور فیروزه مخزون بود که کین
نیم کلاب کبجی نیدی و در تواریخ نیشابور جوهری
شبه فیروزه ارکانی قریب به کان استخراج میکنند
و این جوهر را قطعه های کبری باشد و از آن زرد و شطرنج
و کچمه و امثال ذالک می تراشند لیکن طراوت آن زرد
تغیر می یابد و خاصه که بوی رسد و فیروزه از منوبات
زهره است **فصل دوم در بیان فیروزه و کیفیت کون آن فیروزه را**

از حدود

در حدود وایلاق و تواریخ قرنین و مرز خوارزم و کوهی که
سیانه نیشابور در کرمان و طوس واقع است قریب قرین
بشان کانه است و بهترین آن کانه کوه نیشابور است و در
کوه نیشابور هفت کان واقع است که انواع هفت گانه
فیروزه از آنها استخراج می کنند و بهترین آنها
کانی است که هفت خلیل برادر امیر سیل صاحب نفس
قدسی استحقاقی نبی نبیسیا و علیه الصلوة والسلام
اظهار و نشان می آن نموده و آنرا ارکان پروان
ارند به چرخ یا به سنگ آب بایند و بعضی را کین
و بعضی را طرخ سازند و بعد از آن به سنگ نرم

و خوب بید آنرا جلادهند ازیناس مروی است که ماده
 فیروزه بوجه است نحاس دارد و بواسطه حرارت
 دیوت بخر شده و از حمت نکاست و در ملک
 جواهر از اج پذیرفته پس فیروزه جگری نحاسی
 باشد و از حکما مروی است که ماده فیروزه بخره نکانی
 است و صاف دیوت سبب اسوداد و استیلا می آید
 سبب اسوداد است و از استخراج اسوداد و حرمت
 زافت که کوزه فیروزه است قولی می یابد **صل سیم**
در تیز انواع فیروزه و قیمت آن اعلی اعلی اقسام
 فیروزه فیروزه نیش بوری است و احسن

و این



و احسن فیروزه نیش بوری است و اسحق بعد از آن
 از هری و بعد از آن سلیمان و بعد از آن رزق پونی
 و بعد از آن عبدالمجیدی است و اوون و آنرا انواع
 مذکور فیروزه عنده لی است و بهترین است که بکند
 سبز لاج فام است بعد از آن شرف فام است بعد از آن آبی
 و بک شکل نزد اهل خراسان و ماوراءالنهر چکانی
 و نزد اهل عراق و شام سطح و نزد اهل ختاطرح
 و طرح فیروزه است که سنگی بوسی آتخته باشد
 و آنرا با سنگ قریب به یک است کرده حبل
 دهند باشند و خندان سنگ قریب را

سیاه و زبور بمان و بت رو بیان از آن سینه
 و فیروزه خاق علی باید که نرم و آید از باد و مشرق
 و صافی و ریزه فیروزه را شده و خوانند و در بعضی
 و شام غریز و در نیمه و قطعه فیروزه او استحقاق یا از برای
 رنگین عالی که از عیب عالی بود و وزن آن نیم مثقال
 باشد بیع هفت دینار تا ده دینار از زود و اگر یک
 مثقال باشد صد دینار یا صد و پنجاه دینار و قیمت
 شیر قلم تا پنج دانگ آید و اگر فیروزه میانه باشد هر دیناری و اگر
 و فیروزه ریزه میان را قیمت چند آن باشد **فصل چهارم در قیمت**
 اکثر نظر فیروزه تقویت بصر میکند و از اجزای کحل کجا است

دلی



و کسی که با ماد او کلاه فیروزه را نگاه کند آن روز زشتا و شادانی
 بر او کند و گویند که حکمای سابق در حکام رویت ما و فیروزه
 نگاه میکردند و کسی که فیروزه با خود نگاه دارد بر دشمن نظر یابد
 و در نظر مردمان عزیز باشد و از چشم مجنون و آنچه فیروزه
 حجر العیبه و حجر الجاده و حجر العین گویند و گفته اند که در حق آن مثل مجنون
 و در روز زود و بعضی اول فضل بنا بر که کس شبها طبق با سمن بر کند
 و نیم صلبا هر قطعه بر زود خنجر را بر کشاید و دست قدرت آید
 ششها سم استخراج کند و سوسن از او گرفته ششک زرد کند
 میل از زهر شاخ شود خلایق کل بر خوانند و امجا را بخ و در نیم زود
 بر او نگاه کنند باز فزاد از نخل صی که سر بر آرد و نمک آن کجی بود



که در میان غنچه بناوه از نیر از بنا و کلبهای رنگارنگ چهاروی
 چمن را این بنده و عطارد باغ از بویهای کونگون مضارک
 شمال و صبا را بضاعت داده بهر سو فرسته نیم بهار قلعه
 استوار غنچه کشاید و غنچه آبدار غار حرمی گل حرا شود سپهر زین
 قبه نکل را پیش تیران بهار در درنده و کلاه شمشیر یک غنچه را بارگاه
 شاعر نهند سلطانین ایران زمین جوایز شین بویزه فیروزه در
 مجلس بهشت امین اجضا کنند و از نظاره جوایز نهند بهر
 جلا دهند بعد از آن جوایز در کانه های شربت سلسل اندازند
 و از دست سابقان زین نظر جوایز بگرشربت نر که بخرج نمایند
 و این عمل بجز خود مبارک و دانند و بان تفال کنند و سیل فیروزه

شیر نمایند فصل پنجم در بیان اموری که به فیروزه مضرت میرسانند
و کیفیت می طفت آن از آب و هوای تمام آب فیروزه بود
 و از طاقات روغن طراوت آن زایل شود و از گرم و بویها
 تیز و زیان رسد و آتاپید و دند فیروزه را مود مند است و آنچه
 طراوت و لطافت او در دست قصابان زیاد شود و در حفظ
 فیروزه را مانده در باید کرد **باب پنجم در بیان زهر و سایر اجزای حیوانی**
 جمعی بر آنند که لفظ زهر در اصل پاک زهر بوده است یعنی پاک
 کنند زهر و بواسطه کثرت استعمال حذف کاف کرده اند
 و یا زهر میگویند و آن نیز چند فصل است **فصل اول در صفات آن**
 بار زهر دو جنس است کافی و حیوانی و یا زهر کافی پنج نوع است



زرد و بنه فانی و منقوط لبان تخته و سفید صافی و بر آن
 نقطه با سفید و از رنگهای مختلف پاشد و نقطه کوچک
 کمتر اتفاق می افتد و حجر المکک که از آن زرد و شطرنج و بسته
 کار و غیر اینها تراشند و اگر نوعی از پاره خضر که رنگ ساق
 چغندر بود در آتش افکند سیاه شود در آن چیزی بسته که نوز
 و کرمانیان از احماط شبان گویند و در پاره حیوانی خلقت جمعی
 بر آنند که سنگ است رخو المکک که گاه سیاه و گاه زرد و گاه
 خاک رنگ بود و بر آن نقطه های کوچک رنگی بسته و بوده آن
 سفید بود و آنرا زیاده از سه شقال نیافته اند و جمعی بر آنند که پاره
 حیوانی و قسم است بقری و شاقی پاره بقری سنگی بود زرد و قرمز

دگر

و گویان زرد و تخم مرغ و آنرا وانی تا چهار درم شیرین
 و پاره شاقی سنگی که از اجزای آتیس گویند و پاره حیوانی را
 می سازند چنانچه میان پاره و ایشان استباه می افتد و تیره پاره
 و از ایشان بابت که در و کبیر و در رنگ او کمبودت نیست
 و بره نقطه با هست و مسوده او سفید است بخلاف استباه پاره
 از مویزات که است **صل دوم در کان پاره و کیفیت کون بعضی**
اسام آن کان پاره گانی در آن کان بسیارشان میدهند اما کان
 آن در آن صحن و هند و سنانست از تقاضای رویست که در سینه
 جزیره ابن عمر و شهر و وصل در موضع از اقصیم رابع که طول آن **عز**
 و عرض **کمز** درجه است گانی رسیده که از آن کان پاره سفید بر آن

نویسند

نقطه های رنگارنگ بود استخراج می نمودند و قطعه های کیمین و دود
 از آنجا پرورن می آوردند و گویند که اگر کان زرد پاره کیمین پرورن
 می آید که از آن قناتاوان ساخت و در مکان کون پاره جوی
 خلافت جمع اول بر آنه که در زمین از حد و چین که از کشت
 بار آمدند سجا و شمال و سوار است از بسیاری آب و آن چن نیز رود
 عاشق سحر از هر سو رود می رود و کوزن مار خوار بسیار است
 از آن بر خراج کوزن حرارت استیلا یابد در آب غوطه خورن
 چنانچه بسیار اغیر سر از آب بر نباشد و زمانه در آب غوطه خورن
 درین اثنا جاری از غصای ایشان بر خیزد و در سویی در کجایشان
 نشد چون با نچی رسند بآب انقلاب یابد و سال یک پرورن آید

از بسیاری خورد

دوران هر آنکه در گوشه چشم کوزن واقع است که شود
 و چون کوزن از آب پرورن آید برودت هوا و کوزنها
 چشم ایشان از کنگه آب نکو بکشد و مجد کرد و چون این عمل
 مکرر واقع شود و حجره مذکور کرد و عقل شود بقتد و جمع ما برآید
 که پاره بر بقوی قدم اره کوزن و پاره ش می در جوی نوشی
 از کوزنه ان وحشی که در حد و در رس پیاشته کون می
 پذیرد **فصل سیم در تیز تمام و قیمت آن** پاره حیوانی که از پاره
 کافی و پاره بقوی از پاره شتی حسن و امن است و از
 رنگهای پاره بر اختصر بر یک ساق چقدر بهتر بود بعد از آن
 زرد دم و سفید دم که از اعصابی خوانند از قوت همه بیشتر بود

و بعضی بر آنست که پازهر زرد رنگ را چون بایند و در
ریز نفع ظلم که سخت است و سبک باشد و بروی نقطه ای
کوچک باشد و کند باشد و در تاثیر اوی باشد و در امتحان
جودت پازهر به چند نوع توان کرد یکی آنکه چون پازهر بایند و در
ریزند به بند و نوعی دیگر آنکه چون آنرا در دم عقرب بیاند کرد
و اگر بگذرد موثر نباشد نوعی دیگر آنکه چون قدری از آن بخورد
جوهر مرغ و بند و اضی بروی کارند تا او را بگذرد جوهر مرغ بسیار
بماند و پازهر کافی قیمتی چندان ندارد چه جوانی شصت و درم یک
درم تیره خرد و پازهر حیوانی بهای طلای حرام باشد **نصل چهارم**
آن چون پازهر خضه کافی را بایند و بعضوی که بواسطه نرس

بالم

بالمقط متا تم شده باشد حیوانی و موسم او را کزیده باشد
مقدار و انکی پازهر از بدن او بطریق مرق پر و ن رود
بعضی بر آنست که پازهر حیوانی صحیح الامتحان چون بر موضع کزیدگان
بندند بان موضع کسبید و تا زمانی که سم تمامه بندند نماید
از آن محل جدا نشود و چون مسموم پازهر را درون کیر و سم
ببقی تص شود و سایر قسم پازهر خواه کافی و خواه حیوانی در
مسموم بودن است **نصل پنجم در پازهر حیوانی** و کتب قدما مقرر است
که مار مده سنگی فاکستری رنگ از جنس پازهر که ارتقای
بارهای کبار استخراج میکنند و مادام که در درون پوست بود
نرم بود و چون او را پر و ن آورند برودت هوا و تاثیر کند

منجر شود و بحسب شکل مانند خنجر و سبزی بود و گاه باشد که
خطی بره کشیده اگر پلاس سیاه باشد سفید و اگر بر موضع زخم
بندد زرد آب آنجا پرون بعد از آن باز افکند و اگر بخورد نگاه
زهر کمتر نکند و در دیگر زهر باجم سودمند بود و اگر بایند
بر موضع زخم طلا کنند زهر پرون کند و مهره که معتقد بود بسیار
عزیز الوجود و کثیر القیمت باشد اما درین روز کار ما مهره نیک
و سینه آن سنگ مریم که سنگی مقدس است می ترشند و سنگ
مریم را نیز پلاس سیاه می کنند بواسطه آنکه این قیامت از
زهر مهره و درشتی پلاس است و در سنگ مریم این صفت
هست حکایت کرده اند از محمد زکریا که مهره را مسکین بوده

مردنی

روزی شخصی ماری مجبوس با پادشاه آن عصر آورد و در قفسی
آن مار مهره خورد بود مار را کشت و قفسی او را شکافت
و مهره را پادشاه فروخت محمد زکریا با افعال ایشه بان
شخص دوستی آغاز نهاد و روزی در آشنایستی از او پرسید
از آن مهره چگونه تعبیه کردی گفت قفسی را شکافتم و سنگ
مریم در آن نهادم و ده تخم و مدتی که اشتهای تجارت اندل
یافت بعد از آن او ردم و سپاه شاه فرستادم و مهره مهره سفید
بزرگ درشت اندام است که بزود آنها بود و در شکل به مهره
قریب است و در قفسی بعضی خزان بیانه گوشت و پوست گوان
سیانه و کم خرمی را مهره باشد خرمه زهر را نافع بود و سحر

آن بدقوق دهند و قهقری زیاده ندارد از معقم اول مرویت
که حجری آسمانی کون در سنگدان خرویس کون می بر چون بر کبود
بنده در خواب فرغ و غمط آب کند و اگر مرد با خود نگاه دارد که
با کند و اگر بر صرع بنده نافع بود و حجری که در مرار و تیر بود
اگر سخی نموده در چشم کشد تقویت بصر کند و از زوال آب آینه
دیره خراب شود و یک شانه اوجی را هم این خاصیت دارد
و پانزده چشم را نافع بود از دلشوری و س مرویت که حجری است
یکه خفاف حاصل میشود اگر بر زوی صرع بنده صرع او را لیل
شود و در جوف او دو سنگ کون میا بر یکی بکشد و یکی بچند رگند
هر دو را در پاره پوست کوسا بید نماید و بر زوی صرع بنده

بسیار

باب دوم در عقیق و آن چه فصل است **فصل اول در صفات آن عقیق**
بفت نوع است سرخ بکر خون و سرخ گلگون و زرد و سفید
و سیاه و ازرق و دورنگ و طبع عقیق با وجود شدت صلابت
از سوت عالیست و از نتیجه تقشهای باریک بر آن توان کرد
و از وسط این س زنده مانده که در تمام دو سه کار دو کین و ساق
عقیق آماست فصل دوم در کار عقیق و کیفیت کون آن کان عقیق
در نواحی صنعا و عدن از بلاد یمن و در مد و دروم و سطر و پ
بصره از عراق عربستان بید بند و ماده او را در بوی صورت
بایست با قوت دارد و بواسطه امری که منع از صورت با قوتی
میکند بواسطه عقیق قناعت کرده پس عقیق حجری با قوتی بود

فصل سیم در تیز اراقم و قیمت آن عقیق زرد صافی شفاف
بهترین انواع است لیکن اعراب ترجیح سرخ صافی شفاف را بر
انواع مجانبه و در میان ترجیح زردی که مایل به سبکی باشد
سید بند و ارزق از سیاه بهتر بود و سفید از سبز تر بهتر و بک
کان عقیق مین از سایر تمام اعلی و حسن و عقیق سبز از ل
و ادون است و قیمت غامی از عقیق موازی چهار درم
و قیمت نیمی درمی و قیمت دسته کاروی یک پیش و ماری است
و قیمت بر عقیق سرخ اشاده و غیر سرخ را قیمت زیاده
نیت و بواسطه بسیاری عقیق را عقیق زیاده قیمت **فصل چهارم**
در خاصیت آن عقیق کرم و تر است بطبع خون و جمیع برآید

که کرم

که کرم و خشک است و به نوع از انواع عقیق که سواک کنند
رنگ دندان از آن کند و دندان را سفید گرداند و هیچ
آمدن خون از اصول همان کند که عقیق احمر که برود
خطای سفید باشد منع از پیرون آمدن خون از اعضا
و زنان و ایم اطلس را بسیار نافع بود و اگر عقیق را بخورد
نگاه دارند از دشمنان برهان نشوند و بر ایشان میروند
و اگر شخصی جنگ سبک سیر با خود نگاه دارد این خلعت
از وی ریل شود و او را در نظر مردم شکوه و وقار حاصل شود
و اگر عقیق رومی بوده بر موضعی باشد که خون از آن آید
باز آید و اگر عقیق رومی بوده میل چشم گشته سفیدی

که عارض چشم باشد از آنکه کند و روشنی بفریاد و نگاه
 داشتن عقین با خود مبارک بود و آن قائل کنند **بایا قوت**
بعض اشباه یا قوت یعنی نقش و چپاده و ماده چنانچه آن چند
نصل اول در صفات آن نقش چهار نوع است مازنی که سرخ
 روشن شفاف صافی است و بعضی جوهریان در دو دسته آن
 این اسم چنین گفته اند که این حجر مشابست با یا قوت است
 دارد چون او را بدون قیمت یا قوت در رشته تقویم می کشند
 کونیا زبان حال میگوید مازنی و رطبی که سرخ سیرت و نقش
 که سیاه است که بر حمرت مشوب بزرقه لطیف است و متقلب
 است و استارات که زردی روشن است و جمیع تمام
 نقش

نقش بلبل نزدیکت لیکن نقش از لعل کوکوت است و چپاده
 سنگی سرخ رنگ آبر است که سرخی وی رنگ نقش لطیف
 دستقی است و اکثر افراد اور المعان نیت و بعضی آنکه
 المعان حاصل است چون با لطاره رنگ کنند المعان او را نیت
 و اگر خواستند که المعان او باقی باشد در شب آن خرد کنند
 و یک یکی را با خردن افضل المعان باقی می ماند و این سنگ کامیاب
 نامند با یا قوت دارد و فرق با نیت که یا قوت افضل است و که
 یا قوت را در دمان گیرند سود نماید و تشکی بر و بخلاف چپاده
 و ماده هیچ سنگی شده به انحراف است که مشابهت نام با چپاده
 دارد لیکن سرخی او مایل به سیاهی است و از چپاده است بر

و تا حضور و عقیق در شیب آن نمی کنند آب
 ندارد و این سه جوهر از منوبات آفتاب
 است **فصل دوم در کان پیش** کان پیش
 کان لعل است و کان چاده و ماده پنج در ده
 پیش آن و تپ کوه شکن واقع است و از کان
 مذکور تا کثیره دو روزه راه است و اگر چاده آن کان
 بشه کثیره برند و چاده مانند لعل در غلاف بود
 و چون چاده را از کان بیرون آرند تاریک
 و بی آب بود بعد از آنکه او را بر آید آید
 و شفاف شود و هر یک از آنها حجری بی فونی است

فصل

فصل سیم در تیز انواع و قیمت آن بهترین انواع
 نقش مازنی است و قیمت شقالی ارزان موزنی دو
 دینار زرهت و بعد از آن رطبی و قیمت آن نصف
 قیمت مازنی است بعد از آن استار است و قیمت
 آن نصف قیمت رطبی است و کمترین انواع نفیسی
 است و قیمت آن نصف قیمت است و فی الجمله قیمت
 نقش کا پیش ربع قیمت لعل است و هر چند برخی
 چاده قرونتر بود شعاع و لمعان او بیشتر بود و چاده
 جواهر باشد و چاده بدخشی از سندی احسن
 و اجود است و در ایام سابق چاده را قیمتی تمام

بوده چون لعسل پدید آمد قیمت چچاده نکست و
بعضی جواهریان بر آنند که قیمت چچاده خوش رنگ
کثیر الشاع مساوی قیمت لعسل عالی و قیمت چچاده
میانه مساوی قیمت لعسل نازل است و بعضی دیگر چچاده
عالی از معایب عالی را به قیمت لعسل میانه و چچاده میانه را
به قیمت لعسل نازل در ملک تقوی میکنند و بهترین قسم
ماده چ که آب او بیشتر است یا چ که بجزه کردن کمتر است
بود و قیمت او از قیمت چچاده کمتر است **فضل چهارم**
در خاصیت آن چون بقیش در زمان سابق بوده حکما
خاصیت آن را بیان کرده اند و چچاده عاروی است

لیکن

لیکن حرارت و میوت با قوت کمتر است کسی را که استغای
مانی باشد مقدار چهار چچاده را نود و نوزده ثقی یا به
اگر چچاده را با خود نگاه دارند خواب ایشان به بیند و اگر بخواهند
سر یا ریش ببالند تا گرم شود برک گاه و هبشاه آن را نایب
نمایند و اگر برابر آفتاب دارند و نیز در نگاه کنند مزاج
چشم تباه کند و رطوبتی شود و اگر حیوانات داده چ
و چچاده را به مپنند جامع کنند **باب دوازدهم در جراثیم**
و آن چند فضل است **فضل اول در مفاصل آن** جراثیم چند نوع است
بهر اوی و همیشه و غیر اینها در کتب آن چهار گونه بود
سفید و سیاه و سرخ و مرکب از اول آن مخلصه بهر اوی

سه طبقه است طبقه اول سرخ غیر شفاف بعد از آن طبقه سفید
شفاف بعد از طبقه سفید طبقه بلوری شفاف و منبسط طبقه
دو طبقه کرانه سیاه بان شیب و طبقه میانه سفید و پنج
جز الماس و یاقوت از جرج اصل نبود یا آنکه بجز در آن
بجفتی باشد و بر بعضی جرج با خطها باشد بعضی تمام بعضی تمام
و گاه باشد که از تقاطع خطوط صورت مرغی تمام یا تمام بیاید
و از جرج مهره و کین ما و غیر اینها سازند و جرج از منقبت
همه است **فصل دهم در رنگ آن** کان جرج بسیار است یک رنگ و دو رنگ همین
و اعلی آن صده و چمن و نواحی طایفه این اما بل همین استخراج از آن می
و جرج حجره یاقوتی است **فصل سیم در بر انواع قیمت آن** اجداد او

جرج

جرج است که طبقا او بجه عظمت و وقت متفاوت باشند و از
خوشه و زخم بسلامت بوده آید و شفاف و منبسط بود
و چون مایه تقاروی زیاده از مایه سائیه انواع جرج است
ترنج بقرادی بر باقی انواع مینماید جرج در ولایت مغرب استعمال
و متفاتی به دو در هم ناصری میخزند و در دیگر بلاد بواسطه شستی
که دارد استعمال نمیکنند و قیمتی زیاده ندارد **فصل چهارم در رنگ**
اگر یاقوت را بخرج سوده جلاد بد طراوت و صفای او زیاده
و نه همان مهره زربان میکنند اگر جرج در سوسنی آن استن چه
و از و پا و نیزه زردان بروی آن شود و منع سیلان نماید
و اعراب بخرج تمام مینمایند و آنرا اصلا نماند همیشه از

و میگوید که فاش به اعلی شامه اشتقاق همین بخرع و همچنین
اولین بخرع قش می کنند و ازین است که استخراج آن از کانه
نمی کنند و حکام مین نیز القات بان نمی نمایند و نمی گذارند که در
خزاین ایشان مخزون سازند از معتم اول مروی است که حاصل
خرع صوم و معنوم بود و خواهبای پیشان چند و خون بر او
استلایا بد و با مردم خصومت کنند **باب نهم در مقایس**
و آن چند فصل است **فصل اول در صفات آن مقایس بر چهار**
قسم است مقایس آهن که سستی بر آهن ریاست و مقایس
نقره و مقایس طلا و مقایس ارزیز آهن ریاست تیره
است که جذب آهن میکنند از معتم اول مروی است که در

آهن ریاست

آهن ریاست عینه ماده آهن است لیکن بواسطه مصادفت حرارت
و بیوت فلطت پیدا کرده و قبل از آنکه در کوهت معدنی آنجا
باشد در میان آهن و آهن ریاست بواسطه اتی ماده و قاطب بر
تاسیطعی و قاشق خلی است مرتبه که آهن ریاست جذب آهن میکنند
و آهن بوی طصق می شود یعنی که با آهن طصق به مشکا اگر طرف سوزنی
با آهن ریاست الصاق یابد سوزنی دیگر را بر طرف دیگر سوزن اول نهند
بناجی طصق شود و همچنین سوزن سیم و چهارم و پنجم اگر مصلد آهن
در میان طبعی نهند و قطعه آهن ریاست شیب طبق بر سوگردند آهن
در میان طبق بر سمت وی حرکت کند و اگر آهن ریاست در آهن نهند
و سوزنی نیم دانگ نیز دیگر آن برند آهن این را جذب کنند

و همانا ماده مقطیس نقره هم نقره و ماده مقطیس طلا هم طلا و ماده
 مقطیس از زیند هم ماده از زینت و بواسطه سببی که مذکور شد
 در این ربایشان جذب از زیند نقره و طلا میکنند و نمیدانند معنی
 است که الماس جرمی دهنی است و جذب دهن میکند چنانچه گفته شد
 و اگر این ربای را با آب دهن روزه دار ترکند یا در آب بیاورند
 یا زانند از آن بسیار دردی بمالند قوت جذب او ضعیف شود
 و شاید که بر تبه رسد که جذب آهن نمکند و اگر در میان که و یاد بر
 خون میندازند و بعضی گفته اند که در روز یکشنبه از زیند با زقوت یا در
 آهن کند و گویند که سنگی که بر یکسان آهن رباست که آهن روی آب
 میناید و جمعی بر آنند که اگر روغن زیت در آهن بماند آهن از روغن زیت
 و بعضی بر آنند

و مقطیس نقره که از اجزای القیور گویند سنگی سفید است که با سفید
 او غرق می باشد و مطلقا بزیند بجز ماده و بر تبه سنگ است که با زیند
 آب بسته و سوزنی پنج و چهار القیور از پنج گرفت نقره سوزی خود
 میکنند و مقطیس طلا از زینت که زردی او بغیر قی ضعیف است
 بود و جذب و نیکند چنانچه آهن ربای جذب آهن کند و بعضی در آن
 بر آنند که قوت او در جذب و نیک بر تبه است که از دهن گرفت
 زیند سوزی خود کند و مقطیس زیند بر سنگی صلب که از لایحه است که جذب
 از زیند میکند **صلح** در کان آهن برادر قریب صفا و عدد و درستان
 و نواحی زابستان و دیگر محلی با کان آهن ربایشان میدهند و آنرا **صلح**
 مرویت که در گرفت کوبی است و در آنجا کان های آهن است که چون با

نزد یک رسد بر آهنی که گشتی بشوید خود کشد و از تجمیع گشتی
 میزند که در آن خواجی جو دارد و هر آهنی را که در احوالی کان گویند
 قوت جذب از بون بود و هر چه در اخل آن گویند جذب بود و قوت بود
فصل سیم در تزیان مقام طیس و قیمت آن آهنی را که در مختلف است
 و از بر سر حکیم مروست که بهترین رنگهای آهنی بسیار و سرخ قام که
 خام است و هر آهنی را که در جذب آهنی قوی بود و با آنکه کیفیت بسیار
 بود اسفند و اصلی باشد و سوزنی و قی از چین آهنی با یک سر نیانک طلبا
 کنند و اصلی تمام مقام طیس از نیر و نقره و طلا که در جذب آهنی قوی
 بود و ایش ترا بطلد مدت قیمت نیست **فصل چهارم** در قیمت مقام طیس
 آهنی را که کم و خشکست و اگر کسی خورده آهنی خورده باشد و آهنی بی

بیم

یا شیر یا آب یا ترسیا شد آهنی را بخورد و آهنی را جذب بود و خود
 پروت آورد و اگر از آهنی را بخورد و س از نقره سر حاصل را سود دارد
 و اگر در دست گیرند هفت گز از آن نافع بود و اگر زن بوقت زهدن است
 گیرد و با سانی بر آید و اگر بچکان در بدن بماند یا سر شسته شود آهنی را
 بر آن نهند بی گز که پروت آید و اگر تیغ زهر آید او را نفعی نمی بیند
 و آهنی را بخورده کرده سود بر آن نهند و پراکنده کنند حضرت زهر غی
 کند و مقام طیس نقره بقوی بر و بیس است و بقوی بود طلب کرده آن
 بشوید و دهان سفید کند و اگر بر سر موضع که موی باشد بماند موی بلند و اگر
 بر پوسته بماند از آن خطا کند و اگر بود آن روی بشوید و در وقت
 بر طراوت کند و اثر آید برده و اگر در جهت استعمال کند انبات کم کند

و اگر خورده نقره به جینی یک یا آنچه شود بان تیز توان کرد و مصلحتش اینست
 اگر خورده زربا جینی یک هر مزج شود و این حجر را بر آن بند خورده بر تمام
 جذب کند و مصلحتش از تیز از آنست که **باب پنجم** در سنباوه
 و آن چند فصلت **فصل اول** در صفات آن سنباوه که صلب مشهور است
 که در آهن و فولاد آب داده اگر کند از ایشان تیز تر شود و اگر سیاه سنباوه
 است باه و آه شود تیز باین صفت توان کرد و سنباوه با لباس تیز است
 تا نانی که جانشی بر آنند که نوعی از الماس است و سنباوه در نوع است و نوعی
 زرد و نوعی که یک بودی و غیر الماس از چهار در دو تا تیز شود که در جلا از تیز
 شوند و در سنباوه سیمی است که بواسطه آن سمیت تفریق اجزاء صلب میباشد
 و سستی بر سنباوه است **فصل دوم** در کان آن و کان سنباوه در آن

پایان

بسیار است مثل نگار و همدستان و سیواس و چشم و کرمان و نوبه
 و حسن و اشهر آن کانها کان نوبه و سیواس و او در کیفیت کون سنباوه
 قریب کیفیت کون الماس باشد **فصل سوم** در تیز انواع و قیمت آن طبعی
 انواع سنباوه کبیر الحکم نوبی است و مواری و قیده را که پیش هر چیزی ناصری
 قیمت کنند بعد از آن سیواسی **فصل چهارم** در قیمت آن سنباوه
 در درجه دوم بار و در درجه ثالثه بایس است چون سنباوه به سوزن تیز
 و بر ریشهای کهنه باشند و در سنباوه و اگر سنباوه نود و در درجه آن
 باشد و ندان را جلا و در سنگهای سختی سنباوه ساینده و سقیل تیز
 و که رو و امثال ایشان آن دهند **باب پنجم** در دهنه و این چند فصلت
فصل اول در صفات آن دهنه سنگی است نسبت به کار و رنگ و کار

درخت و بر او خلهای سرخ یا سیاه بود و بعضی بر آنه که در رگستان
دیده سرخ بر مکن یا قوت احر کتون می باشد و دهنه نیز سنج فوج است
نبر سینه و نیز زنجانی و بر سبایه خام و نیز زردی که طراوت در
شبه زرد ثانی است و دهنه شفاف صافی را دهنه شیرین گویند و نیز
که در دهنه تنج گویند و در ولایت شام و رکنک از انواع خصه
دیده مگر و کین و پیش کو برین و اشال آن سازه و غریزه و از
آن ولایت غرق خار و اگر روغن زیت و زرد دهنه باشد
رگین شود و حسن و طراوت او بفراید و اگر استعمال کنند
تا گند کرده رگن او بیاض یا بصر یا بل شود و حسن و طراوت او را
کرد و نور و زرخش باطل شود و دهنه مانند فروزه در حالت صفا بود

صافی

صافی و در حالت کدورت بود که نماید از یعقوب استی گندی
مرویت که چون دهنه را بنظر و روغن زیت بآید از آن
نمایسی حسن و الطف از نسیس کافی حاصل شود و دهنه از مروت است
فصل دوم در کان آن و کیفیت کتون آن کان دهنه در چ مکان نشان
آن دیده بند جبال غربی و نیک و نواحی کرمان و حسن کرک و قرب شهری که
از آسیای تپه کرده در رگستان و غابری سلیم که از عربستان است از نعم
اول مرویت که کتون دهنه از آنجمله نسیس است که در موضع صلب جمع است
و علت حضرت و می است که بکار نسیس بل اجرت و شدت کثافت قضای
اسوداد او یکسند و از آن دو واج سواد حضرت حضرت متولد گشته و در سبزه
نسیس است **فصل سوم** در تمیز انواع و قیوت آن دهنه شیرین فوخی خوش رنگ

مشابه زرد که در دو چشمه کی پیشال طوس باشد اعلی انواع دهنه
 و متغلی ازین جنس دو دینار زرد از زرد و دهنه که کنگه کن و کنگه کن
 قیمی خندان دارد **فصل پنجم** در کیفیت آن دهنه در حرارت دیوت
 معتدل است اگر آنرا آب حل کنند و بر محل زخم مار و عقرب انداخته
 و اگر سموم دهنه بخورد بودند بود و لیکن اگر کسی سموم نباشد بخورد
 بجای سم عمل کند و اگر دهنه شیرین آب حل نمایند و در چشم
 رگهای چشم بنشانند و روشنی بیفزاید و اگر دهنه را با زرد بود یک
 محله بنهند طراوت و فروغ زبرد کند و اگر قدری دهنه را با
 زرد بگذرانند زرد از نرم اندام و سرخ قام گرداند و حسن و بیبا او
 بیفزاید خاصه بخوردی شکله با آن مخرج کنند **باب نهم** در لاجورد

این در نظر

و آن چند فصلت **فصل اول** در صفات آن لاجورد سنگی سنگی است
 مشهور منحصراً چهار نوع است بدخشی و کرجی و زرزاری و کرمانی بدخشی
 دو نوع است بر صنفی نقطه های زرین باشد و بر صنفی نباشد و باید
 که لاجورد پاک یا با سنگی سفید آمیخته باشد از لاجورد کوه کوه
 و کهن و کوه انگرش و امثال ذالک سائنه و اگر زرد لاجورد
 در آتش ریخته و دودی کونا کون پدید آید و زهره بر لاجورد است
فصل دوم در کان لاجورد و کیفیت آن کان مشهور لاجورد در کوه
 که مشهور است بر لاجورد از حقلان و پشهر بخشان و در نواحی
 کرج و کرمان و غیر آن معادن معروف دارد ازین جنس است
 و مردیست که ماده لاجورد متوجه صورت نسی است و بعد از آن

زین کیفیت حرارت برطوبت استیلا یا به درنگ او دایل
 بجزرت میشود بعد از آن بواسطت مصداقت بیوت کبود
 میگردد و لاجورد حجری نسی است **فصل سیم** در تمیز انواع قیمت
 لاجورد و جشی خوش صافی که بر نقطه شامی زرد بود از سایر انواع
 لاجورد بهتر بود و امتحان جودت لاجورد بان کنند که قطعه آن
 بر روی آتش غیر شعل بی دود دهندند اگر زمانه بر یک لاجورد ظاهر
 شود نیکو باشد و اگر ظاهر نشود نیکو نباشد و قیمت درجی لاجورد
 مغول از وی درجی ناصری است و قیمت کینی درجی قیمت غیر
 مغول مث قیمت مغول است **فصل چهارم** در قیمت آن لاجورد
 با وجود آنکه بارو بایس است در استعمال سود اندک کرده

اقوی است

اقوی است و قوت لاجورد مغول از غیر مغول بیشتر بود و با لاجورد
 و بی خوابی و درد و جگر را نافع بود و اگر لاجورد با روغن در وی
 بمالند حسن و لطافت موی بیفزاید و موی را جعد کرده اند و اگر
 بر اطفال بنده فرغ مگر کنند و نه میان لاجورد را در اکثر قسمتها
 استعمال کنند **فصل پنجم** در غسل لاجورد غسل لاجورد و جشی بچند
 طریق توان کرد یکی آنکه دو جزو مساوی از زلف روغنی سیاه
 سفید در روغن مذاب بچوشانند تا با یکدیگر آمیخته گردد و با قوری
 آب یک کبر باس بیالیند و به آب گرم از زلفها بشویند
 و مانند حلوا بیکشته تا سفید شود پس لاجورد مسخو قه فوق
 بان خمیر کنند و مدت یکماه که که میمالند بعد از آن آب

کرم در ظرفی صینی بشویند تا بتدریج سرد آب از او فرود آید آب
اول حسن و آب میان و آب آخردون و طریق دیگر است
که کبچر و مصطکی و نیم جز دروغن زیت با تیش زرم بقوام آید
و نشانه توام وی است که چون بقطره آب سرد روی
چکانند متلاشی شود و مانند نقطه بر روی آب بریند و
پس لا جورد و فوق مسحق با آن معجون خمیر کنند و با آب بشویند
و نذر ریج آب از او فرود آید آب اول معی آب اوسط و آب
آخر انزل باشد و طریق دیگر است که در جزو سادی از
رایج و کندر و در ظرفی روغن سفید کرده به تیش زرم کرم
کنند چند آنکه که شسته شود بعد اذ آن لا جورد سوده با آب بشویند

و در آن ریزند و چند آن بچینانند که لا جورد با ایشان تهرنج
تا میاید بعد اذ آن قدری آب سرد در آن ریزند تا تسخیر شود و بکند
و بچینانند اگر لا جورد پرورن آید فوالمواد و اگر پرورن نیاید قدری روغن
زیت با آن بیامیزند و در ظرفی صینی ریزند و چند آن بکند آنکه
سنگ کاک که با لا جورد مخلوط باشد رسوب کند پس لا جورد طاهر
نیاید پس لا جورد از روی آن بگیرند در این احوال موازی باشد
نقصان پذیرد و در طریق غسل لا جورد غیره خبی است که لا جورد
در فوق مسحق سخیل بر زرده تخم مرغ خمیر کنند و سخت بمانند
و اندک آب کرم بر آن میریزند تا شسته شود و غسل بعد اذ آن معنی
بکند آنکه تا لا جورد رسوب کند و آب از او در ظرفی دیگر کنند

و با ز آب گرم را بر آن بریزند و بدست میمالند تا در چهار نوبت
 بدین دستور عمل کنند و آبها در ظرفی جمع کنند با لاجورد که در
 باشد رسوب کنند بعد از آن لاجورد رسوب کرده را بگردانند و سه نوبت
 عمل مذکور را کرده اند که بعد از آن آب از سر آن بریزند که لاجورد
 رسوب و مغزول بود **باب مقدم** در رسد و مرجان جمعی بر آنند
 که بسند فرسی مرجان است و جمهور بر آنند که بسند اصل شجره است
 بزبور خواهد بود و مرجان نوع آن و آن چند فصل است **فصل اول** در
 صفات آن مرجان چهار قسم است سرخ و سیاه و تیره نام و جمع
 نام **و** نام که سرد در تقاب است در یکسیده باشند نرم اند
 و سفید نام اند چون از دریا استخراج شوند و هوا در ایشان میماند
 بکند

میخند و منجر کردند و بحسب استعدادات تفاوت رنگها مختلف
 پیدا کند و بعضی مردمان بر آنند که انواع مرجان در دریا
 صلبت مختلف الی لوانند و گاه باشد که مرجان مانند استخوان
 حرف بود و قطعه کبیر فلما از عقد خالی بود و گاه باشد که قطعه
 اوستوی نباشد بلکه بر و درشتی بود و چون مرجان در دریا
 شجره است که بعد از استخراج منجر میشود جمعی بر آنند که گویان
 آن بین علمی ایجاد و انبساط و گاه باشد که میان مرجان
 و آبها آن استیاب واقع شود و نیز مرجان از ایشان آن است که
 از مرجان بوی کبیر دریایی می آید و این آن نمی آید اگر مرجان درین
 زیر اندازند خوش رنگ و پر صفا شود و حسن بسیاری آن بیفرازد

و اگر در سر که اندازند نرم اندام و سفید فام گردد و چون
بگذرند رنگها و بحال یابد و از فرجهان بسته نگارند و شال آن می
تراشند و در بلا و خطا و بنده غرت و بهما وارد و اکثر زیوربان
دست رویان از مرغان میکنند از تجاشی مریدیت که بجز و از
در غایت صفا و محبت دیدم که طول آن شیری و نصف شیری بود
و هر یک از عرض و عمق آن موازی سه انگشت **فصل دوم در مرغان**
مرغان و کیفیت کون آن در نواحی از پیشه دریای بعید الارباب
واقع است که از قاطع امواج ما میان را در شب آن مکان
اعلیان و مرغان را بر و از آن مجال طیران نیست **نظم از مرغ**
روئی بس ترش روی بیاوشن با همه بسین در ابروی

آتش

فرخنده چون زمانه مغله پرورد کمر در شیب با خاک برسد
چو مرد رویان عذار آید آتش از آن روملق مستان برکش
و در محلی که از بجزند که از آن رس الخور چونند شجر جان چنان
کوفان در آب میروید و ما دام که شجر مذکور در میان آب دریا است چون
قلب کفار نرم اندام و عمر الاکن رت و بواسطه عمر انما در آن
زحمت بسیار کشند و گشتی از مصاف کشند شود و شجر جان در بجزند
هم چنانند لیکن بواسطه آنکه دریا به تهمین است که عقوبان او نام از ندر
و چون آندوشد میوه نهند که در آن غل چند آنکه در او فرود میرود و بقر آن
رسید استخراج کمر میکنند و از برای استخراج مرغان و ابی اسوار تر
کرده اند و از اطراف آن کندی رصاص و تخته اند پس در موضعی که

سافت شجر مرجان است و ام نه کور در آب می نهند تا در آب فرو
میزد و بر روی شجر که کور بعد از آن بنده می که بر آن دام بسته اند میگردانند
تا برش خدای شجر می چید و مردمان قوی بکلی پاک میکنند بانه می اران
بلا می آید پس بعد از مرجان جدا میکنند و مرجان از عهد که بر او است
بند بند می نماید و بسوی آن می نمایند و بر سنباده سوده جلا میدهند و اگر خوا
بفولاد مستقیم بود سوراخ میکنند **فصل سیم** در تیز انواع و قیمت آن
بترین انواع مرجان شدید است که بکلی سیریل است که
مستوی القصب که از عهد و تحریف عالی بود و قیمت یک رطل مرجان
خام یعنی تا تراشیده جلا نداد و در این قبضه پنج وینار قیمت نماید
زرد سبک مغزنی است که هر دیناری از آن با صلاح ایشان دریم است

که در آن

که جبارت از پنج درم تا هری است و مسعود چنان است که مرجان هم از او
با سکنه زیت از اجماع تراشیده و جلا میدهند و بسای آن بعد از سخت و جلا
بکب وجودت و روایت لون و کیده و صغیر حجم و کثرت قیمت جلا نصف
قیمت مرجان خام و جفا است **فصل چهارم** در فاصیبت آن مرجان
اولی بار و در درجه ثانیه یا بس است اگر بر مخالف بنده از زمین الکمال
محمی باشد و اگر مصروع باشد و نادر و نادر بود و اگر در گردن یا بوز
جمیع امر از صحنه و رابان زرد و زبانی سودمند بود و کثرت نظیر آن
تقویت بکشد و مرجان از جلیه او و بطلیب است منصف و آن
سود دارد و نقش دوم و درم طیال و ریش اسف و غیره بول را نافع بود
اگر نیم درم مرجان سوده مسحوم دهند سود دارد و اگر مرجان محرق

و نه آن بسویند یک و نه آن از آن که در آنجا در برده شد از طبیعت
نماید و بطریق احراق مرغان است که در ظرفی مدیعی در آن میزند و سر آن را
به کل استوار کنند و سواری کیش در تنور گرمی بگذارند بعد از آن که
از آن کجاست استقال کنند **باب هجدهم در شب آرایشیم**
نیز گویند و تقصیریشیم برضیه میکنند و تقصیریشیم بر بنر و سیاه
و در آن چند فصلت **فصل اول** در تمیز صفات آن شب بخ نوست
سفید روشن و سفید زرد فام و بنر زردی و بنر سیاه فام و سیاه
شفاف مانند شبنم و از رقیق خاکستر فام و از شب سخن بگردانند
و نمکین و کمر و امثال اینها میترشند و در بلاد چین جوهری شبیه
می سازند و تمیز میان ایشان است که از شب معدنی بوی دود می آید

کنند

بجای شب مصنوع و اگر طریقی شبی شکسته شود جمعی که شب
می سازند نوعی اصلاح آن میکنند که تمیز میان قطعه مصنوع و طبیعی
الایا بنگه طراوت و با آیه مصنوع کمتر بود و شب از غنویات بیشتر است
فصل نهم در کان شب و کیفیت مکون آن در ولایت چین دو
رود فانیست یکی را اق خوانند و از آن شب سیاه استخراج
و معبود چنانست که قطعه های کپس از آن پادشاه و قطعه های
از آن عاقلان باشد و در حد و دکان شهر و نواحی چین و کرمان
تقیض انواع آن است و شب حجری نقیص است که ماده آورده
بسیوی نقره دارد و پیش آنکه کسوت نقره کی بواسطه زیادتی
و نقصان کیفیت کسوت شبی پوشیده **فصل سیم** در تمیز انواع

و قیمت آن بهترین قسم شب سفید زرد قام است که رنگ
 او شب به عیاج کهنه باشد و فاقه از آن کاشش در می ناصری از
 اقام دیگر نصف در می و قیمت صنوع نفیس میبوده اند **فصل چهارم**
 در خاصیت آن اگر شب معده فی در کردن بیاورد زنده چنانچه بر این معده
 امر از صحت را اندک کند و قوه ایض را تقویت نماید و صحت معده
 هر وقت کند و عامل آن از صاعقه و احلام می باشد و در نظر مردمان
 عزیز باشد و بعضی مردمان برینند اگر قطعه این شب در کوزه کوزه
 صاعقه در آنجا باشد بهندین بعد صاعقه در آن قطعه زایل شود
باب نهم در بلور دوران چند فصل است **فصل اول** در صفات آن بلور
 از سایر اجزای لطف و صافی و اشی است و از غایت لطافت و صفاست

کان که هوای صافیت و بواسطه آنکه پدید است غرق چنان نماند
 و بلور و نوع است سفید صافی و تیره یا بلور زردی که آنرا ایم
 بلور گویند و بلور مانند آبکینه تواند داشت و چون بکند از نور رنگ
 پذیر شود و این سنگ کام از او شباهت زرد و لعل و قوت توان ساخت
 و شاید که در بلور شبیه شقی بود که آنرا بشیر گویند از او بلور چوب پیر
 استی کند می رویت که از معدن کاش صحن باشد و از آن
 آلات مجلس و غیر آن مانند حقه و صند و قبه و غیره میباشند از عیاشی است
 که در زمان و می آجران از آن قطعه فیما ز قطعه بلور که چهار نفر در آن توانی
 سجد مجلس پادشاه و مغرب رخت و هم از او رویت که در مجلس پادشاه او نشین
 از بلور دیدم که اندرون آن خطی همان بچوب بود چنانچه اگر شراب در آن

و بختندی مشهور شدی که با ندرت در میان میسرود و حکایت کرده اند که
در خانه ناک عنده چهار خمره بود از بورد که در هر یکی موازی و در او یک سکه نیکو بود
که پادشاه مغرب نوش و جده او در صفی از بورد ساخته بود و چون او بویکان از
حکاکان روایت کرده که کاه کاه در میان بورد سگ و چوب و پشاه ابا
میشد و گوید و قطعه بوردیم که در میان یکی برگ بزمی و در میان یکی برگ
قدری سبیل الطیب بود **فصل دوم** در گان بورد کیفیت گون آن گان مشهور
بوردی بخت مکان نشان سید هندستان و ترکستان و ترکستان
و عربستان و هند و چین و نواحی این و اقصی مغرب بوردی بخت بخت
و بوردی بختی قلما از شهر خالی بود و بوردی بختی تیره و زرد رنگ بود این
مردیست که بوردی بختی با تو قیوت بوردی انگوست چنانچه قطعه نقری نبوی

بود

بوردی انگوست و بعضی برانند که نغیدی بوردی بختی کثرت رطوبت است
و او آیه او در آتش از حیه ناشی شود و کثرت لطافت او بویست
بویست است که عهد او نموده **فصل سیم** در تیز انواع و قیمت آن بعضی
ترجم بوردی بختی بر بوردی بختی میانند و بعضی ترجم عربی بر بوردی بختی
باشقی بوردی بختی است که از تیز بوردی بختی بوردی بختی بختی بختی
بختی بختی و بعضی ترجمه متفاو است مثلاً طریقی که موازی رطوبتی طعام کثیر بود
از حویب باشد کاپش و دنیا مصری می ارزو **فصل چهارم** در معانی
آن کسی که بوردی بختی خود دارد از دور و ندان و جواب برین دیدن آن باشد
و اگر قطعه بوردی بختی در صفی یا شیله بر آب برابر قهر آفتاب به ارشد
و در موضعی که عکس بوردی بختی در آنجا می افتد پاره نمید یا خرد نمید

وزمانی که از آن مشتعل کرد و این صفت مخصوص بود و همیشه پر آب
 نیست بجز چشم صیقل شفاف اگر چه قطعه از رخ باشد همین حکم دارد
 و اگر بود در دهن تشنگی باز نشد و اگر باینه و بریا قوت یا برعلیا بریزد
 ممانند و زمانی که از شفاف و پر طراوت کرد **باب بیستم** در صفت ^{ان}
 چند نصلت **فصل اول** در صفت آن صفت سبکی است که بر آن چند
 رنگ باشد بان و سه قریح و آن چهار نوع است نوع اول کل و
 از او در دیده و سماویه شدید است و نوع دوم در او در دیده
 و سماوی ضعیف است و نوع سیم عکس نوع دوم و نوع چهارم عکس
 نوع اول و اعراب صفت و ابفایت عزیز پیدا کند و بان در
 اسهال بنمایند و صفت از مویجات میخ است **فصل دوم** در که آن
 و کیفیت

و کیفیت کون آن صفت در انواع قریح صفوات که از آنجا تا بنه
 طینه رسول الله صلی الله علیه و آله سه روزه را باشد و صفت حری
 صدمه می است **فصل سیم** در تیز انواع و قیمت آن نوع اول از دویم
 و دویم از نوع سیم و سیم از نوع از چهارم حسن و دشمن است قطعه
 صفت از هر نوع که موازی در می باشد چنانچه درم ناصری می آید
فصل چهارم در خاصیت آن کسی که صفت با خود نخورد و او در او شود و در
 رخم عجمی باشد و اگر در شیب بلین نهند خواب پریشان نماند و اگر سسکی از
 جام حسی شراب بوشند سستی نیاید و اگر جام حسی نباشد و قطعه صفت
 در جام سسکی اندازند همین خاصیت دهد **فصل پنجم** در صفت و نسبت جو
 با یکدیگر و در آن چند نصلت **فصل اول** در صفت که از آشنی نیکو نماند و آن

سنگی سیاه شیده الرقاوه سریع الاکنه است که بسیار مقاب
در وینا و چنانچه در آینه و شبنم و فوحم است بندی و نسی است
و شغالی از آن سوزنی در پی ناصری می آرد و شبنم در جبه اول آرد
بایس است و اگر نظره ای تقویت بصر بکنند و در بسیاری از امرهای چشم
در سعل است و شبنم حجری رصاص است که از نموب است زمل است **فصل در**
در خاتین و آنرا حجر صرف و حجر خار نیز گویند و خاتین حجری است که در
غایت صلابت که جز بالماس سوراخ نشود و چندانکه او را گشته شاخ
شاخ شود و چون خاتین بر سنگ صلابت بنشیند آبی سرخ از آن برآید
آید و در طبع از حسن انواع آن که سیاهی است بایل بگردد در در ابعیای
مصر بر رمی ناصری میخورد و کان آن در فواجی کرک است اگر خاتین سوده را

باز

آب پاشانند حضرت شراب کهنه وضع کنند و اگر بواسطه آنکه شراب
جگر گرم شود تدری خاتین بسایند و پاشانند حرارت برقی و اسهال
شود و مزاج خاتین با رو و رطب است بر تان دسه جگر را بوند بود
و خاتین حجری جدیدی است که زمل بر دستولی است **فصل سیم در طلق طلق**
و فوحم است هوای و معدنی ماده بوانی از نموب است که شبنم نیز گویند
و طبقه اول می نشیند و از آن طبقه دیگر کون می آید و درین طریق
معدن را صغیر طلق گویند و اگر آن آرد و فوحم را از غایت طراوت
و در خشنده کی ستاره زمین گویند و ازین لای علی سازند که تیز آن آرد
صدفی بسیار و شوار بود و بعضی مدققان در زمین آن گفته اند که در علی
مانند جناب بر بالای آب همیشه در صدفی لبان سایر جواهر در آب

فرو رود و چون در طلق اجزاء در پیش غیر منقده چنانچه در آیات
 نیت نیت بان ذاتیات در آتش مذاب نشود و چون اشغال
 بر اجزاء یا به مذاب که اگر مل نماید اصل آن آب صرف است
 بان چنانچه نمیتوان سائید و این قسم از طلق پیش نشود و بکس
 نیاید بکس که اگر مل نماید و در اعضا بماند اعضا هم ببرد و کافی
 او در حال بسیار است لیکن آنچه در خبره کفایت می باشد اصل آن است
 و طلق کافی در کان زمره و غیر آن باشد و کل واحد از طلق
 به ثانوی نمیتوان گرفت و میطره نمیتوان نکست و طریق صل طلق است
 که پاره می طلق را با قیاس چندان بچو شانه که با قیاس آتش و اجزاء آن
 در پاره که با بس معکس کنند و پاره می طلق با بیز می سنگ در دست نیاید

و ک

و کز بیکر دهند تا طلق ریزه شود و مانند شیر اگر بکس برودن می
 اگر طلق محلول با قدری صمغ و زعفران یا نیزه و خط بان نویسند
 نقره بود و مزاج طلق در درجه اول برود و در درجه دوم بکس است
 اگر طلق محلول با شانه منع سیلان خون نماید و مشانه را نافع بود
 و اگر با شراب یا شانه با سموم مقاوم نماید **صلح چرم و حجر مطر**
 حجر مطر سنگی روح الملک است و در حجم ششم مرغی کپه که در میان ترکان
 معروف و مشهور و مستحق آن است و آن سه نوع است بفضیل
 صفت که بر نقطه های سرخ بود و مقید صافی باشد و احمر تره فام
 یا ابلق فام و مرکب از رنگهای مختلف و در معدن آن خلاف است بعضی
 بر آنند که حجر کاینست و کان در اقصای خفا واقع است و بعضی دیگر بر آنند

که تجزیه جوینست و در جوف بعضی انواع خا زیر کون میاید جمعی
 برانند که در مرزین مرغابی سرخ بال کبیرا تجزیه است که از اسراف
 گویند و هنگام بهار در جوی که آب تک باشد لانه میکنند در محل صاف
 که آب از خالی لانه سرخاب فرو میفتد شبانه با سواران و سوار
 میکنند و حجر مطر استعمال میکنند و جمود بزرگان متفق بر آنند
 که در هر موسم که حجر مطر استعمال میکنند در وضعی که قویست عمل بود
 ببارد و خلاف کرده اند که سر و برف حجر مطر است یا نه جمعی بر آن
 که هر یک راستی دیگر است و جمعی گفته اند که سنگ بر حجر مطر است
 لیکن اگر در دو مستعمل پشته این همه حجر در یک محل استعمال کنند
 تا بتران اوقی بود و برف و کمرنگ و سرما پدید آید و اگر یک مستعمل

معمل

استعمال کنند اثر آن منخه در باران باشد و در طریق استعمال ایشان
 عذافت بعضی گویند که حجر مطر در میان آب باید نهاد که از محلی معلقی
 پاویزند و بعضی دیگر بر آنند که جمعی مخصوص از تراک بر کیفیت استعمال
 آن و توقف دارند و چون تعلیم دیگران نمایند دیگران بر آن اطلاع یافته
 از تیشاشی مراد است که از بعضی غریبه راه آیت کرده اند که در مسکن
 سلطان محمد قزاق در موسم تابستان پری از ترکستان استعمال
 حجر مطر باین کیفیت نمود که در میان مرغابی سرکش و ده طایفه آب بنام
 و دو قصبه لادریین و سارباغ عزز نمود و قصبی دیگر بای آن
 استوار کرد و در سی رنگ سنگ بر آن از قصبه فوقانی معلی آویختند
 چنانچه از سر بار و طاس دو زراع بود بعد از آن دو قطعه حجر مطر در

طاس آب بناد و بعد از آن آرد و در یک کمانه و هر یکی را بجائی
 انداخته باز سنگها را بکون مذکوره در آب بناد و بیرون آورد
 تا بهفت نوبت این عمل مکرر کرد بعد از آن مقدار آب از طاس سته
 و با طرف نشید و پیر مذکور در آشنای این عمل سر برهنه و گوشه و نه نخبان
 بود و سختی چند با سته تکلف در کما پیش در وقت نعل تمام کرد بعد از آن
 سته بر آمد و بهران بریدن گرفت و هم از راوی مذکور رو کرده که
 مستعمل حجر مطهرت که هر نوبت که مستعدی است حال بیوم نقصانی آن
 نفس شریک آید از قبیل فرزند یا خویش بپون و عهدی دام دارم از غایت
 کشت و خوارزم در آشنای بستان متوجه ترکستان شد چون نزد آنجا
 رسیده برف و بهران و سر برهنه استیلا یافت که نزدیک شد که اکثر شرکها
 بهان نام

چون موسم باران نبود پادشاه دانست که برف بهران و ستر نخبه
 استعمال حجر مطهرت جمعی بطلب مستعملان کوچی که نزدیک لشکرگاه بود در
 دو شخص دیده که بعل مذکوره شغولند ایشان را بشکرگاه آوردند و در وقت
 سیاه چیده زنده در خاک دفن کردند در وقت هوا جهل است و در وقت
 انقطاع ذریقت و دست و چنانست که اگر خواهند که انا حجر مطهرت قطع شود
 و دست مستعملان بیا بند او را بدین طریق پاک کنند و حجر دیگر است که قد
 آنرا خرمه خوانند و نزدیک جمود مردم بسند ترک مسهور است که اگر از آن
 بند بیاورند در آن نواحی کوچک بار و در آنرا جمعی نخلت زراعت و بار
 استعمال کنند **فصل پنجم در سنگ عقاب** و آن سنگی است که چون آورده بپوشند
 از اندرون او آواری نرم کوچک است چنانچه گوشت خیزی در آن نماند

و چون بسکته در میان آن چرمی بود و هر پاره را بصفتش بود و اگر زان
 ما بسکته عتاب خود نگاه و از نه وضع کل ایشان شود از لغات مریدت
 که عتاب به سواری مضبوط چنانچه در زمان مضبوط نمودن که او می نمود
 پس عتاب این سکه را بیشتر می آورد تا در مضبوط نمودن نسبت بسیار
 و مردمان آنرا در ایشان او می بند **فصل ششم در حجر برقان** و آن سکه است متعلق
 برخی در روی که از غایت محکم جز با لباس سوراخ توان کرد و اگر آنرا
 باینده سوخته آن سرخ بود و نه سوخته خابین کان حجر برقان در حدود
 سینات و جمعی بر آنند که حجر برقان سسکی سیاه مدور خود است که چون
 بچرخانند را بر عفران زرد کنند خطاف این سکه را بجهت آنکه
 زردی از بچه با ایشان آورد و بعد از آن سخن از زنده اینهمان است
 کاک

که اگر صاحب برقان کا کلاه در سکه مذکور نگاه کند یا با خود نگاه
 دارد یا سوخته آن بابت بیانش نه سوخته بود **فصل ششم در حجر برقان**
اکمل و جاذب کمل حجر با بعضی اکمل را که در آن سسکی است که چون
 میان سکه اندازند در سکه قرار نگیرد و بیرون جبهه و اگر سوخته آن
 در چشم کند مضبوطی عارض را از آن کند و تخم بان از چشم نغم
 ایسی بخشد و کان آن در مغز است و حجر جاذب کمل سسکی است که چون
 نزدیک سکه بر نه سکه در جوش آید و در آن سسکه در آید و چون
 در مد و دهنه و ستان است **فصل ششم در حجر زیت** و آن سسکی است
 که چون آب بر آن زنند آتش از او بر آید و زرد و روغن زیت چون
 بر او زنند آن آتش منطفی شود و گزیده کان از آن که بر آن باشند

وکان آن معلوم نیست **فصل نهم در حجر ایسود** و آن سنگی است
بر آبی درخشان و در بانی ما و ام که سر در عقاب آب دریا کشیده
باشد نرم اندام بود و چون پروان آید در هوا در او تاثیر کند
مغز شود و حجر ایسود سه قسم است قسمی بر سینه در حجر جزئی صغیر
و قسمی مستطیل در حجر زیتونی کبر و قسمی عرضانی که بجز عرض کاش
ایشان است و در بالا و پهنای آنها خطهای سیاه کشیده شده نگاه
باشد که از تقاطع خطوط صورتها پیدا شود و جمیع تمام معده را
بغایت مضرومشان را بسیار نافع بود و خون از معده باز دارد
فصل دهم در حجر افسنی و آن سنگی خاکستری گسسته شیرین طعم که سوده آن
بسان شیر بود و اگر حجر افسنی سوده در ظرفی از ارغوان ریخته از آنجا

در چشم

در چشم کشنده حرارت و غارش چشم سنگین و بد وضع بواج
از سر چشم نماید و در معای غار را نافع بود و در ابتدا او را تم
سکن کرد و اند **فصل یازدهم در حجر افکار** و آن سنگی است سیاه
بوی موش می آید که نه کان از آن بگریزند و مضر و نافع بود
فصل دوازدهم در حجر ادم که از ماش و نج گویند و آن سنگی است
که سوده آن بر کت خون باشد و شادنج و قسم است پاره خرد
بسان ارزن در یکدیگر رسته است و این قسم را جادوی گویند
و در قسمی دیگر پاره بزرگتر از پاره های اول یکدیگر پیوسته است این
قسم را عدسی خوانند و شادنج عدسی که اجزای او بر عفت از یکدیگر
جدا شود و خاک پاک باشد آسمن و اصلی بود و شادنج کرم

و حشک و نطف است آئینه بصیر را جلاد به و حیران نمی تغییر
 اختیار و او را رخص را باز دارد و در شفافا حمره خضر تقویت
 بصیرت کند و اگر شایع بوده بر لحم ریاید یا پسته ز یادتی را زایل
فصل نهم در حجر قرمز و آنرا برای القهر گویند و آن سنگی است که بر آن
 نقطه است که آن نقطه بقرون ماه می آید و باستن آن سنگ
 و اگر حجر قرمز بر شجر کم بر بندند شفا یابد و اگر زن محقیم با خود نگاه
 آستین شود **فصل چهارم در دولون** و آن سنگی است که مردم بر کبی
 نماید و از آن سباع و کزنده کان کزیران شوند **فصل پنجم در زم**
در حجر التوم و حجر البقطه حجر التوم سنگی است در غایت سرفی و بطن
 که در شبهای تاریک مانند آتش درخشان باشد اگر قطعه حجر التوم
 که دوزن

که دوزن آن در می بود از کسی که در خواب بود پوزینه در شب
 باشد وی نهد تا سنگ آرزوی او کند پدید آید اگر در حجر البقطه
 سنگی است خاک رنگ سیاه قام در دست اندام است که یکب زدن سوزنی
 در می سرب باشد اگر در می این سنگ خود نگاه دارد او را خواب
 نیاید و از بی خوابی سالم شود و اگر آرزو صلا کیستند و حبه سبز
 و هست حبه بجز نوم و بند شفا یابد **فصل ششم در حجر شقال** و آن
 سنگی زرد و سفید است که در دریا می معرب کون می باد و موج در آنرا
 بکن در می اندازد اگر بعد از او ای حجر صلا کیستند و بصاحب ریگ شانه
 دهند در حال شفا یابد و فرحناک شود و قطعه حجر شقال که بوزن شقال
 بود وجه نمین اکثری یک شقال طلا با کند **فصل هفتم در در شمشک** که

از اسکن روشنائی گویند و آن چند نوع است، قریشی آنی
و آن حجری است که چنان نماید که کونیا رنغوان نماید و آن چون
از آب گشند اندرون آن همچنان نماید و کان آن در صفتان
و بنوی از آنج از آن بر نچه خوانند لعل را جلاد بند و قریشی آن
حجری است شابه لقره که کان آن در صد و در جشان است و قریشی
نحاسی آن حجری است شابه نحاس و قریشی هدیدی آن حجری
شابه هدیت اگر قریشی بوده یا سر مد فرج نمایند و چشم
کشند نور چشم بفرایند و اصول اثره محکم دارد و اثره را از قوط
نقط نماید و چون قریشی بر که بایند و بر عضوی که سفیدی آن
طاری شده باشد طاک کنند سفیدی را رضی از آن کند و عضوی را

بل

برکت خود آورد **فصل چهارم در حجر مغینا** و آن سنگی است که آینه گرا
و که سرکان استعمال کنند و کجب حجم منقسم میشود به دو قسم
قسمی بدان خاک ریزه بود و در آن پارهای روشن و خشنده بود و قسمی
دیگر قطعه ای کبر بود که در میان این چشمهای روشن مرآب است و کجب
رنگ سه قسم است سیاه خام و زرد خام و سرخ خام و زرد خام تیره
اقسام است و مغینا در خواص با قریشی است و خصائص خواص که در
مثل آنکه تعقیب معده و شانه میکند **فصل پنجم در سره و توپا سنگی است**
سیاه براق و قیل غیر شفاف و کجب کان منقسم میشود به صفهائی
و پرویی و رابی و جرجانی و کرمانی سره صفهائی بهترین اقسام است
و توپا تو سنگ سفید با وی آینه است بعد از صفهائی پرویی

بعد از هر وی ز ابلج بعد از آن جرجانی و سرمد کرمانی که در آن قسم است
و سرمد اصفهانی بر آن و بعد از آن نیت اگر سرمد نرم در چشم کشند
چشم را سیاه کند و توپا خج قسم است توپای کرمانی و توپای فندی
و توپای هندی که آنرا توپای دیک کینه و توپای غیبی صافی بنام
مک و توپای نرد و رنگ توپای کرمانی صاف مایه است توپای
صناعی است که بنام آنرا توپای مصغه و توپای پاره گویند و نورنجی
کرمان تحصیل آن با بیطریق نمایند و توری مانند شاخه می سازند
و از شیب تابا لامینهای مخالفین در دیوار آن نصب میکنند و سنگ
توپا بر دو کانه می نهند و آتشی قوی می فروزند و بجاری غلیظ از
سوسن سنگ توپا تصاعد می شود و برینجه می نشیند و آن توپای

مصغه

مصغه بخار و از آن است که قسم است قسمی بر سرینجه می نشیند و این قسم
اختص و اعلی بود و دفع او در واری چشم المهر و اعلی باشد و قسمی بر سر
سینجه می نشیند و این قسم سیاه بود و قسمی بر این سینجه می نشیند و این
اغلط و ادنی باشد و کان توپای فندی و ادنی است در جلال جبل
فندار عرب واقع است و آن توپا شفاف است که شبانه تمام
صابون رقیق است و توپای هندی در اطراف دریای هند کون
می یابد و بواسطه موج دریا کجا ر می آید و توپای مک اطفاف است
تمام توپا است و بعضی بر آنند که توپا مک است جمیع قسم
توپا اگر بر جمل طلا کنند بوی لعل از آن کند و اگر توپا بر سر نرج
کنند سر را زرد کند چنانچه در فاعله مقاله آینه خواهد آمد و توپای

در صفت اکبر استعمال میکند **فصل پنجم در نسبت بعضی جوهر به بعضی**
جوهر ابوریحان نسبت بعضی جوهر به بعضی استخوان کرده و از ^{مشابه}
مرویت اگر چه در روایت اختلاف است که مقدار می بیند که آن
مقدار از زیادت کبود متعالی بود و از زیادت احمد پنجم ^{طریق}
و از اصل پنجم آنک و طو آجی و نیم و از زر و چهار و آنک و طو جی
و از فروزه و لاجورد چهار و آنک و سه جوهر از مر و اریه چهار ^{کند}
و از عقیق و مرجان چهار و آنک و کم جوهر از صخر و بلور چهار ^{کند}
کم و دو جوهر باشد و طریق استخوان حجم جوهر است که ظرفی از آب
یکسند و یک یک جوهر را در آب اندازند آن مقدار آب
که بواسطه هر جوهری که از آب پرند آید بدل آن جوهر بود **مقاله دوم**

در غایت

در غایت و آن هفت باب است **باب اول در زر و از اطلاق گویند**
و آن چند فصل است **فصل اول** در صفت آن طلا فلزی نرم ایام
خوش طعم طیب الرائحه که آن سنگ قریب عدالت است و بواسطه قریب
باعتدال شکل واحد از عناصر از ناصیه احوال و ظاهر و باهر است
چه از خرد شدن ان پنهان نیست که فروغ و صفای طلا از جوهر
زر و وی رنگ وی از آتش و کرافی سنگ وی از خاک و زری
جوهر وی از آبت هیچکدام از ارکان اربعه تخریبی که کسب
توانند که چه در آبش نوز و در خاک چوسد و تغییر پذیرد و از
وقوف در آب رنگ او خراب نشود و رنگش در بخلاف غلات که در آن
که با بعضی دیگر نیا میخورد باشد فایده که میند و اگر آینه باشد غیر فایده زری

که که از تاش کرده باشد آنرا شاد گویند و اگر که از یاقوت باشد
غیرشاد و اگر که از زعفران و کبریا پزید و تاش مرغی لغت از آن آن
گردگه که سیاه زرد و سیاه آن که اکبر آن می باشد شباه
می افتد و تیز زرازیان بود و طریق توان کرد یکی آنکه زغال
خلاص صحیح العیار پودن آید و شباه آن در خلوص تابه شود و
آنکه در زریق فرود رود و در زریق قرار گیرد و شباه در زریق
نرفته و بر زبان بایستد و اگر زغال با قدری نوره پائیز
عقد فام شود و اگر با نسیس پائیز سیاه فام گردد و اگر ابر
مردار سنگ بیامیزند منفه شود از بعضی مجرب آن رویت که اگر
فضله در زغال با نسیس از زغال بن تراب نریزه شود و اگر

که

که در آن انگشتند بصلاح با نسیس اگر که نسیس با زغال از
زغال سنگ شود و اگر قدری و نسیس با نسیس بر روی وی کشته سنگ آن
پود و اگر قدری کبریت در زغال کشته ریزند و در قیاس باقی
بوده پوشند ز زرم اندام و سرخ فام شود و گاه که بر روی
سبیکه زغال مرغی از نسیس پود که گاه مانند بر طاس
و گاه زنگاری گاه خاک و گاه سیاه فام نماید بعد از چند
برنگ زنگاری قرار گیرد و آن جرم را اقلیم زغالند که از نسیس
او و نسیس عزیز اوجوست و چون در بهای طلا مانند فصل
و کمال عرف در عرصه زوال و فناست و در بلاد کفر و اسلام ترین
و بت رویان یکسند زوجه و مردمان و فضلا عبارات شتی

صفای آنرا خاک کرده اند چنانچه شاعر گوید **نظم** و چینی سنگی صاحبی
کافی استخ روی سکه داری **بکمی** گرفته خوبان را **سردست**
و میسین بران را **بده** پاست **بکمی** سر می فراز و قوت **ظفر**
عروس نوجوان کام را **مهر** از خلق جهان را **راست** پر کار
بهر کاری که رفته بود **وینار** و زر از موبات **تقابت** **مصلحت**
دکان آن کان زرد و قیمت است کان زرفالص که در آن کان تا زرد
جنسی دیگر نیامیخته بود کان زرفرفالص که در آنجا زرد پتری دیگر نیامیخته بود
و کان زربسیار است **خواجده** ابوریحان در شرح کتاب **سبع** از
بقرات پان کرده که کافی در صد و دوازده استان واقع است و از
استی مروی مرویت که کافی در دریاچه **مهر** است و در بعضی که **طل**
آن

آن سه و عرض آن سی درجه است و احمد طیب و جی بران است که
در نواحی و انخان و جبال جنوبی کرمان چند کان زرفرفالص یافته
و در میان جمهور مردون مستور است که اکثر شعرون زرد در دیار **مهر**
واقع است **مصلحت** در تیز انواع و قیمت آن طلای نرم اندام **سرخ**
که سرخی آن بنبری زنده اجودت م است بعضی از متقان گفته
که رنگ طلای عالی باید که شبه **صخره** صخره **شیر** بود و در زمی آن
و سوی سر و ریش استی آن گفته چه اگر **بهدولت** بر کند و نرم اندام
و پسندیده بود و اگر **بکس** این باشد مخالف آن بود و چند آنکه
زرد کونه تر شود **حسن** و نظارت زیاده شود چون **تعمیم** بسیار
از **شیا** طلا میکنند و میان مردمان کثیر **بخر** این است و **مفات** ایام

بواسطه آن اشقام می باید تا قاتی که زرد را ناموس اصغر و کبک
جسد و قاضی کجا جات می کند چنانچه شاعر گوید **نظم** ای زرد توئی که
جامع لذاتی محبوب خلق همه اوقاتی میکشد خدانه و لیکن چو خدا
ستار عیوب قاضی کجا جاتی قیمت آن احتیاج بیان ندارد
ولیکن زرد را با بخت مختلف در بلاد روان کرده اند در کستان زرد
شاد نامسوک و در ختاه بندهستان صورت بصورت مخصوص
و در صحرای ایران زمین زرد منقوش بسم سلاطین در معاملات
جاری است و در بسیاری از بلاد زرد و نقره منقوش بر آن
کرده اند تا ازان بلاد پرون نیز **نصل چهارم در غایت آن**
طبع زهره ای عار و رطب و بر و ای معادل و رطب است

دل را تقویت کند و امراض سوداوی را ببرد و در روح
حیوانی را مدد دهد و در دل و حقیقت رافع بود و اگر خضوب
به زرد راغ کند متعفن نشود و بریم کند و زرد و اصلاح پذیرد
و اگر بر میل زرد سرد در فاعله بکشد تقویت نظر کند و سوزش
چشم و سرد را رافع بوده و اگر قدری زرد در دهن نگاه دارند
خوشبو کند و زرد درین خواص او ای بود و به آب زرد کت کت
و نه بنیان و نقاشان زرد بسیار استعمال کنند **باب دوم در سیم**
و آنرا نقره گویند و آن چند فصل است **فصل اول در صفات آن سیم**
شریف ترین به زرد است لیکن در تانگی و پایدگی برابر زرد است
چه بواسطه مزج بعضی دارد و با بوی ناچیز شود و بر و کار از زرد که

مانند خاکستر کرده اما آن خاکستر را بسیار سیم توان ساخت اگر
 با نقره مداب قدری نیک یا میرند غصه می آید شود اگر چه
 کبریت یا میرند بسیار می آید اگر قدری از زرد را و زرد
 منقبت و زرد کرده و اگر سرب با او هم زنج کشند در شب مطبوخته
 شود و کاه باشد که بر روی شبکه سیم خالص که بکاه که انداخته
 جرمی از منی سیاه کون پرده آید و آنرا اعیان منی خوانند و آن
 او را بسیار فایده است و نیز سیم و شباه آن گاه توان نمود سیم
 از منی پاست قره است **فصل دوم در کان آن** کان نقره در اقلیم سیم
 و از صوب شرق در حدود ترکستان و مغولستان بسیار واقع است
 چنانچه در ارض روم سی و چند کان سیم بند و سیم جمع
 نامبر

بهر سرب اینچه است بحسب مقداری از آن امتحان میکنند
 اگر سیم حاصل میشود بر پایه از قیمت سرب باشد استخراج سیم از
 کان میکنند و اگر زیاد نباشد چنانچه در معدن اکثر بلاد استخراج
 میکنند و در بعضی معدن سیم در تنوسک کون می آید و سیم
 سنگ به دو طریق جدا توان کرد یکی آنکه خوردنای سنگ از میان
 گرفته طریق دیگر آنکه سنگ خورده با بایند و بسیار سیم از آن
 جدا کنند و سیم ظریفی از سیم است که بواسطه استیلا می رود و آن
 او سفید کشته **فصل سیم در تیز انواع و قیمت آن** سیم و قیمت است
 قسمی از قسم دیگر سفید تر است بهترین قسم سیم شیده ایض
 نرم اندام است که کوفتن و کشیدن ریزه نشود و سیم خالص

عذب المذاق و صفا فی آواز است بی آنکه بصوت او سیم مخلوط
باشد و غیره قاصد المذاق و جرس او آواز است که صوت او سیم
خالی بود و چون سیم میان مردمان کثیرا بجز این است و قیمت اکثر
اشیاء آن می کنند قیمت آن از همگی آن مخفی نیست و پان آن
فایده چند آن ندارد و چون بسیاری از جهات مردمان بوسیله
سیم میان می یابد در اشیا آن چنانچه در اشیا طلا با نقره
نموده اند که قال الله عز وجل لا افان الله سبحانه لقلت للفضة سبحان
وقال اخر بالفارسیه نظم تعویذ وستی بخیر از آنچه سیم نیست حاجت
بخیرهای چنین چچ نیست **فصل چهارم در فضیلت آن سیم** باره
در طب است در مفرقات رطوبات نفسی دفع کند و فرغ پذیر

والکرم

و اگر سیم در دهن نگاه دارد از بوی دهن خوش کند و اگر با او در
پشم مزج کند تقویت بصر کند و بر اثره محلول کتبت و تیزب
و نفاشی توان کرد **باب سیم جرس** که از ابره تازی نفاش گویند
و آن چند فصل است **فصل اول در صفات آن سیم** فوج است سرخ
و سرخ زرد و خام و سرخ سیاه خام و پشیمک از غلظت بود
اگر سیم گرم نشود و دیرتر از سیم گرمی را بکنند و از این سیم
که نمی رسد به طبع است قوه خود تغییر میدهد و قوت غیر قبول کند
در مطواع است که تل و حقد و تقطیر و تکلیس می پذیرد و نفوس معظم می آید
و اکثر اشیا لطیف و آلی که آن آلت جو انقباض را اجلاسید و آلی
که بواسطه آن آلت نقش کنین و اسالی آن میکنند از سیم

و مستولی بر س زهر است و نزد جمعی زهره شکر است **فصل دوم**
در کانس و کیفیت آن کانس فراوان است و معادن سهند آن
در بلادی است که مذکور میشود و یا بکر و روم و آذربایجان و روس
و اندلس و سیستان و نیشابور و ترک و کرمان و بعضی در آذربایجان
که در آن سس نیت و سس مصنوع به توتیا را با نجابت میکنند **فصل**
آنکه در سایر بلاد سه نوبت است را به توتیا فرج میکنند و در آن سس
پنج نوبت و از اینجه آنرا همس میگویند از این سس روی است که در
نحاس رو بصورت بسیار زهیب دارد و بواسطه مصافقت بودن
از لباس فیهی نویس شده کسوت نحاس قبول کرده **فصل سیم در زیاده**
و قیمت آن نحاس سرخ صافی نرم اندام بهترین تمام است و کانس

سرخ سیاه خام زبون ترین تمام و قیمت سس در بلادی که از
معادن وی بعید است مانند مصر چهل هشت فلس و در بعضی نخله **فصل**
قریب معادن سوازی فلس **فصل چهارم در قیمت آن** سس کرم
و شکست اگر دامت نمایند بر آنکه طعام و شراب صده تری
که از ظرف مسی خوردند امراض آنند سرطان و دانه اعیس و دیگر
و سوء المزاج طحال و امثال ذالک پیدا شود اگر قدری متبک
در ظرفی مسین بر سرهای بریان کرده گرم کنند تا بخار در آید
محبس شود و کل و احد از ایشان بیان سموم در بدن عمل کنند
و اگر سس را بید که ترک کنند و در جای ناک نهند رخی بر آید
که آزار نکند و در نکان رسیل و ناخنه را نافع بود و در تمام

لحم عصفه را از آنکه کند و جراثیم را با صلاح آورد و کما
محقق در معرفت کاشی کرمی و میا کرمی کفنی بزرگ است و در اجماع
استعمل است و رنگاروی محترق در صنعت کبیر استعمال
و اگر بقاشی از نحاس نومی از کتاره چشمی کشند و یکبار روی
بر نیاید و اگر سفت شود در آب فروزنند کمان از آن بگریزند
و اگر نظر در آئینه نسی در خانه که نور آفتاب در آن افتاده باشد
باشد از آن لغوه کنند اگر مس محروق فضول بر نشت آید
توقع آورد و باب چهارم در ارزیز که آنرا با تازی قطع گویند و آن
چند ضلالت فصل اول در صفات آن ارزیز از خدات مشهور
که شبانه نقره است بواسطه صفت که در کانها رخسار شده

ارزیز

از مرتبه نفکی متزل نموده رغوات جرم و کرامیت را یک
و صیر عینه التحریک و از خوردن آن خرد و آن پنهانیت
که جرم ارزیز از کثرت زین و کرامیت را یک اول وقت
نفع و صیر عینه التحریک از سطحی کبریت است و از سطحی کبریت
است که ارزیز نموده است و اکسیر آن بر آنند که این صفات
بعضی ادویه از آن میتوان کرد و این صفات زایل میشود نقره
مصنوع حاصل شود اما در مقداره رسالت تقویم پذیرفت که تغییر
و تبدیل فضول در وسع عقول نیت و ارزیز سه نوع است بعباری
و فزنی و چینی بعباری را بواسطه آنکه نیک کرده اند قطع بوالخواه
و فزنی ارزیز نام از آن است که بعضی را بصورت

ماران ساخته اند و بهر پادشاه فرستادن کرده اند بعضی
در یکدیگر میبوسند کرده اند و این بعضی را از زبان پادشاه
اگر از زیر در بلاد حار در آفتاب بسیار بکند از آن جهت که در آفتاب
میاند بوزد و از آن زیر ظروف سازند و آن ظروف سین
مغیبه کنند و اگر از زیر فالحی که خیر از آن زیر زبان نیاخته باشد
باشد که از آن در در کوبی از کتان ریزند و شتری بر آن ریزند
است **فصل دوم در مکان آن** از زیر در مکان واقع است شرق
مرز چین و صده و بنار و نواحی فرنگ و ما در آن زیر آن تا
سیم متوجه صورت ذهبی است و بواسطه کم و بیش کیفیت بکمال
که انتقال به صورت ذهبی است نیزند بهترین انواع از زیر

بنا بر

بفاری است که از سایر روشن تره صافی و سفید تر است
بعد از آن زنگی و قیمت رطبی از زیر کما پیش هر چه صری است
فصل سیم در خاصیت آن از زیر سرد و خشک است اگر صغیر از زیر
بر پشت شد یک کثیر باه کنند احلام بار آورده و اگر بکوت
در یک اند از آن کوشت نپرد و اگر صغیر از زیر در سر که بخورد
مصعدمند جرمی که بر روی آرد و خازیر در سرطان که از آن نام
رودان بر می آید مبالند نافع بود و اگر از زیر نکلس باره عن
بر سوجه کی طلک کنند سودمند بود و چون کمر بر عضوی کنند
به است فی سوی از آن عضو بر توان کشید و در آنچه او نگاه دارد
سخاس لغایت مضرب و سفید و قلعی خون از جرات بار دارد

و اگر بر جمل کریدن کرشم کنند نافع بود **باب پنجم در ارب** آن
چند فصل است **فصل اول در صفات آن** ارب فلزی تیره قه قرمز
اندام دست او از است که در کان بعضی چندان نباشد و بعضی
که ماده او است در درون شرب و رشت بود و بواسطه درستی تری
زرد را منقب میگرداند و سبب تری و صافی می گزیرت است و از آن
و که از ارب باشد که از ارب زینت و از ارب زینت و از ارب
شیاف سرخ و مر و ارسنگ زرد و سفید ارب زرد و حال او آن
کرد و اگر در کوزه که آنرا کاسه گویند ارب از نقره جدا کنند با ارب
مزبور سبک کرده و اگر کاسه ارب در بغل بر که نهند بر سطح آن تری
سفیداب کون یا بد چنانچه در سطح س رنگار کون می یابد و از ارب

میلر

مکس سفید سازند که از جود رنگهاست که نقاشان استعمال کنند
و چنانکه نقره جمع معادن از ارب خالی نیست ارب جمع معادن
از نقره خالی نیست و اگر مقداری آهین با ضعف آن مقدار است
بیا میرند و بکند از آنکه از مجموع ارب بی لطیف حاصل شود و اگر ارب
بکند از نقره قدری نوبت در آن بیا میرند که درت زایل گردد و مانند
نقره سفید و صافی و لطیف شود و زحل برابر است **فصل دوم**
در کان آن کان ارب مانند نقره آن آرد کان در اکثر بلاد واقع است
و چون توتیا از بنجار ارب کون می یابد با محاله از کان ارب
خیر و **فصل سیم در تیز انواع و قیمت آن** حسن اقم ارب صفی
و نوعی که از نقره می سازند قیمت دو رطل بواتری در جمیع **فصل چهارم**

در قاضیت آن اگر صفی ارب بر پشت بند نشود بنشیند
و احتلام باز دارد و اگر بر روی بند کند نشاء آن رطوبت
باشد بیا آب سرکه و آب کاسنی بیایند و بر آن طلا کنند
و درم تخلیل پذیرد و شکر کف از جمله رکنیات که نقاشان
کار برند و در اصول مینا و مرهم بهر عمل است و از سفید
ا سرب مرهی چندین نزه که اگر جراحات را نافع است
اگر سفید ا سرب را با روغن بر سوختنی طلا کنند سودمند
بود و در دارسنگ بوی اندام را از او کند و در دراجیم قاضیت
از عفت حایت نماید و بر خشک اندازد و خوردن آن
مسک است اگر در دارسنگ با سفید اب و آبک بر خصوی

بینه

سفید طلا کنند سیاه شود و دوی که از سوختن ارب خیزد
از سموم است اگر قدری از آن در آب حل کنند و در حقیقت
که که در مکان باشد باشند که در مکان بگریزند و هلاک شوند
تمام شد نسخی جوهر نامه چهاردهم نیز در آن امارت کند
از اردو بیت و جند چهار راز نجات بود که در علم و الله که شش
ساعت از شب نوزدهم و در نوزدهم که شش در برج حمل که سفید
نور در وسط است خواهد شد و تمام نموده بر او در ایام را بیدار
در وسط قریب باشد سبب از سخن چنین نموده هر سفید و در
چیز نشود خبر بد همه علم نظر نقوش ضرورت است و نموده هر سفید و در
بوی نام نیکو که اگر غریبه اندازد باشد جله که راه و در کل در مکان
بکار خواهد آمد حرارت آن در محمد در درم معلوم بر آن که در آن

نسخه در این کتاب
در این کتاب
نسخه در این کتاب
در این کتاب
نسخه در این کتاب
در این کتاب
نسخه در این کتاب
در این کتاب
نسخه در این کتاب
در این کتاب



Handwritten text in Persian script at the top right of the page.



۱۳۴۴

پایان

The right page of the book is made of aged, yellowish paper. It features a large, abstract, scribbled drawing in black ink, possibly representing a face or a stylized figure. Below this drawing is a blue circular stamp with Persian text and a central emblem. At the bottom right of the page, the year 1344 and the word 'پایان' (End) are handwritten in Persian script.